

در بیان وجه استیفاء و نایب

باد کنند با نحالی که دارند که مریدان که مرا یاد کنند من اورا یاد میکنم چون ایشان را یاد کنم با نحالی بر ایشان لعنت منبرتم و بسند صحیح
 از حضرت امام محمد باقر منقولست که در بنی اسرائیل ما بیک بود که حضرت او در راه صفت او بسیار خوش میآمد پس خوشامو و خوشی فرستادند
 داد که هیچ کار او تو را خوش نیاید که او هر چند صفت را برای مردم میکنند پس چون از شخص فوت شد بنزد او آمدند گفتند
 فلان عابد مرد داد گفت او را در فن کینه بچنان او حاضر نشد پس بنی اسرائیل بر او و انکار کردند و کار او را ندانیدند پس بیک نفر
 که بر ایشان او حاضر نشد چون او را اصل دادند بجهت کس برخواستند گفتند بخدا شهادت میدهم که بنی اسرائیل از او چیزی ندانیم
 و در نماز او بیجا گویان شهادت دادند پس خوشامو و خوشی فرستادند و او که بر ایشان از فلان مرد حاضر شد داد گفت او را چیزی
 خبر داد که از حال او حق تعالی فرمود که بل چنین بود لیکن از اخبار و دیباچه او حاضر شدند نزد من شهادت دادند که از او
 من ندانم مگر بنی اسرائیل ایشان را قبول کردم و آنچه خود میدانستم از او امر میدهم و در حدیث معتبره بگو منقولست که حضرت امام
 رضا در مجلس مامون بر آنجا اوز که اصحاب کجای بود بود فرمود که داد در روزی خود فرمود که خداوند است و گوید آن بر او از
 سنت بعد از فرشت یعنی بعد از آنکه مدتها پیغمبر مردم میشوند و بیکدیگر با شد پس حضرت فرمود که با ما پیشتر پیغمبران را که مندر آید
 فرشت بر او داشته باشد بغیر از محمد و سید بن طاووس یعنی اقصی که کرده است که در روزی خود فرمود که با ما پیشتر پیغمبران را که مندر آید
 کردانند خلیفه در زمین و کردانند تورا نیز به کنند خود پیغمبر خود و بزود عیسی را جو خدا خواهند دانست بغیر از من بسبب قوتی
 من با و خواهم داد که مرده را زنده کند باذن من اید او را وصف کن برای خلق من بگویم و رحمت آنکه بر هر چیزی قادرم اید او را خلق که
 کشته شده و من پیوست که او را نا امید کردم و کی بازگشت بدو گمان که من او را از درگاه انابت خود در ندم او خدا را بقدر و باکی اید
 میکنند و او صورتی میدهد و او را بکار شما است و بنی که با مختلف بر او حفظ میکنند طاعت خدا را در ساعتها شب روز و چون دفع میکنند با او
 مراد در کجا خود گوید که از شما اید و گوید که با شما باقی خواهد بود هرگز از شما اید نخواهد شد حال آنکه از برای شهادت
 جنت نعمت از کشته تر و فراوان تر است از دنیا اگر تقصیر و تفکر نماید و بزرگ خواهد دانست در هنگامی که بنزد من آید که من بیست و پنج
 بر کرد و با خلافت من است خداوند که خلق کننده نور است در سوره دوم نوشته است که اگر چه مردمان غافل شوند از اخوت فرشته
 شمار این زندگیا برای حسن و رو طراوتی نیایم پس اسرائیل اگر تفکر نماید در بازگشت خود بخواهد برگردد و آنچه در آن
 میباشد آید ام برای عیسان مرینه که خواهد بود و خنده شما و بگوید که به شما و لیکن غافل کردید از امر که عهد مرا اید
 انداخته اید حق مرا سب کرده اید که با کلاه کار نیستند که با حساب شما خواهند کرد پس چند بگویند نکند چندان که بکند مطلق
 کینت چند عهد کینت نکند اگر فکر کنید در مشق خال و نهانی و تاریکی قبر هر آنکه سخن خواهد گفت و با من بیست خواهد کرد
 و مشغول بطاعت من بیا خواهد کرد بدستیکه کمال صفتی کمال اخوتش و کمال بیست و نایب است با فکر میکنند در خلق انسانها
 و زمین و آنچه میآید که آید ام در آنها از آیات و تعویبات و موعزات در میان موافق داشته ام که مرا تسبیح میگویند و در طلب و در کس و بیست
 و من بخشنده و مهربانم خداوند خلق کننده نور در سوره مقدم نوشته است که اید او را بشوایند میگویند امر کن سبب آنکه
 بعد از تو که زمین ببارش خواهم داد بجهت او است او را بشوایند خلاف شما خواهند بود و نماز ایشان باطن نور و ساز و نوا خواهد بود پس نایب
 نقد پس مراد چون نغمه تقدیر من بلند گوی در هر ساعت که به لبها بکنای آورد و بگویند اسرائیل را که جمع نکنند مال از حرام که من تاز
 ایشان را قبول نخواهم کرد و انهد خود و در کس بسبب عصیبت از بر او خود کار کن بسبب حرام و بخوان بنی اسرائیل خبر و موعز
 که در عهد ما میسر بودند و از برای هر دو تجارتی آمد و در وقت نماز و اجوی پس یکی از ایشان گفت که من ابتدا تجارت خود میکنم و بعد
 از آن با مریدان میرانم پس یکی متوجه تجارت دیگری متوجه نماز شد پس هر دو گفتند که با او بروی و مناعت او را فرستادند
 مشغول شد با بر و غلظت تجارت و نماز هر دو از دست او رفت و در دهانه اش نوشته شد که نظر کند که دنیا از باره طلب آنچه
 با صاحبش اید او را در هر کجا بنویسالی را که دنیا او را بر داشته اند و حال او ممکن که البته یکی از دو چیز از برای او خواهد بود یا سبب
 میکند ام بر او ظالی را که از او ظالمتر باشد که از او انتقام بکشد یا بر او لازم میکند که در روز قیامت که حقوق مردم را صاحبش زد کند
 ای داد اگر به بنی اهلار که حکما مردم را بر زمینت ایشان مانده است ز قیامت طریقه خواهد بود در کون ایشان حقوقی از او نشواید
 پس حساب کنند نفسها خود را در مقابل انصاف باشند با مردم و ترن کنند و بنی اسرائیل را بیست با غافل چه میکنی دنیا را که در آن دینی
 صبح از خانه بیرون میرود و شام بنی اسرائیل بر سرش کرد و با نماز و غنم بیرون میرود و باغها و درختها را میبرد و بیرون میرود و کشتن

صفحه ۱۱۳
 جمعی از اصحاب
 حضرت امام رضا
 علیه السلام
 در این مجلس
 حضور فرمودند

جمعی از اصحاب
 حضرت امام رضا
 علیه السلام
 در این مجلس
 حضور فرمودند

میگردانند

در بیان وجهها که حضرت ابان نازل گردید

صفحه
۲۳۴

در بیان وجهها که حضرت ابان نازل گردید

در بیان وجهها که حضرت ابان نازل گردید

مژده
مژده

میگردد و اندوای بر شما اگر به بینید همیشه و آنچه در آن میسازد ام برای دوستان خود را از نعمت باطنی که در میان
 بلدت میخشد در قیامت ندا خواهم کرد و دوستان خود را که کجا بندها که در دنیا اشتاق بودند بطعام و شراب لذت و لذت برای
 رعنا من ترک کردند کجا بندها که باخته کرده و مخلوط کردند کجا بندها که در زمستان و تابستان بمسجد ها من هجوم میاورند
 نظر کنند مرز به بینید که چه نعمتی برای شما میسازد ام پس بسیار بسیار بودید در دنیا که مردم در خواب بودند پس امروز
 از هر چه میخواهید لذت بیابید که از شما راضی شدم و بدست منی که عطا میاید که شما وضع میکرد و غضب مرا از اهل دنیا ای رضوان ایشان
 را بده و چون آب بخورند نصارت حسن روها ایشان گردید پس رضوان گوید که برای این حق تعالی این نعمت را بتمام اعطا کرد که در حجاب
 شما بفرج حرام نرسید و از روی حال پادشاهان و توانگران نکرد پس گوید ای رضوان ظاهر کرد این نعمت را برای بندگان خود
 میسازد ام هشت هزار برابر بر او دهد هر که با من تجارت کند سودمندترین تجارت کنندگانند و هر که دل بدینا بندد و دنیا
 او را بر زمین افکند و بدان کارترین زبان کار است و ای بر تو این نعمت را چه بسیار سنگین است دل تو بیدر و مادرت هم بپزند
 و از احوال ایشان عبرت بگیرند ام ایانی بنی که جوانی میبرد و با او میکند و مردار کند بده میشود و ان چو بنیت و کفایت
 ندارد و اگر کاهان تو را بر کوهها تو یکبارند کوهها را در هم میسازد ای داود عبرت خود سوگند میجویم که هیچ چیز ضررش بر شما
 مانند آنها و فرزندان شما نیست و هیچ چیز فتنه آن در دل شما مانند آنها نیست عمل شایسته شما نزد من بلند میشود و علم من
 هم چیز عیبت است مغرور که اگر بیند است در سورة بیست و نهم نوشته است که ای فرزندان خاک و آب کنید و فرزند آن
 غفلت مغرور شدن بسیار ملتفت میشود پس آنچه بر شما حرام کرده ام در آن اگر بداند که حوام شما را بکجا میبرد هر بندها را بسیار
 بدخواهند مگر در او اگر به بیند نان خوشبو بهشت را که عاقبت یافته اند از همان تبایع بشریت پس ایشان همیشه راضی اند و هر
 بختم بنایند همیشه باقی اند و هرگز نمی میرند و هر چند شوهر ایشان بکارت ایشان را میبرد باز باکره میشوند و از کرم نرم تر و از
 عمل بشرین تر اند و در پیش تخت ایشان همه از شراب عمل موج میزند و ای بر تو یادشای بزرگ و نعمت بزرگ و زندگانی تب
 و شاد و ایم و نعم باقی تو نیست مغرور خداوند که خالق نور است و در سورة سیام نوشته است که ای فرزندانم در کرم و مریک
 کار کنید برای آخرت و بجز اینها نریزید دنیا و با شما مانند کوهی که در دنیا را بفضلت باز کند را بندها و بداند که هر که بمن قرض میدهد
 سرمایه او با سود بسیار با او میبرد و هر که بستان قرض میدهد در جنت با او قرض خواهد بود و چیت شما را که بدینا رعیت
 مینمایند از حق رومی که در دنیا با شما فریب داده است تمام آنچه باشد حسب کوه که از خاک خلق شده باشد حسب نزد من بر هر کس
 ای فرزندانم بدست منی که شما ایجه میبرید بغیر از خدا در آنش چه کنم خواهد بود و شما از من بیزارید من نیز از شما بیزارم و من
 حاجت نیست بسیار شما تا اسلام بیاوردید ملائی با خلاص منم هر چه حکم من است خالق نور و در سورة چهل و ششم نوشته است که
 ای فرزندانم سبک شمارید حق مرا که من سبک شمارم شمارا در جنت خوردن کاهان ربا و سود و رها و بکرها ایشان یا راه یار خواهد
 شد و چون صدق میدانم با بقیه پیشوایان که اول بدست من میاید پیش از آنکه بدست ما بل و در آن زمان حوام سبک شمارم
 برو که او که تصدق کرده است اگر از او حلال است بگویم بنا کنند برای او و ضررها در پیش در راست پادشاهی دنیا فی سبک شمارم
 و باستان خورش من است خالق نور و در سورة چهل و هفتم نوشته است که ای داود بسیار برای اسرا بیل را صبح کردم بمیوه و خوک
 زیرا که چون غنی گناه بزرگی میکرد سهیل میسوزند و میسوزند و چون سبک شمارم کاهای از آن است تو مسکدر از او انتقام میکشند
 و بجه لازم شده است لغت ز بر هر که در زمین شاطی بهر مانند مال و پودشان را بیک نحو حکم بر ایشان جاری نکردی اند شما متابعت
 خواهشها نضاتی میکنید و دنیا از من کجا خواهد کرد بخت در وقت که خلوت کنم بر شما ایجه بسیار میگویم شما را که متعرض حرمه
 مؤمنان شوید زیرا آنها خود را دراز کرده اند در عرض شما مردم من است خالق نور و در سورة شصت و نهم مکتوبت که ای داود
 بخوان بر بنی اسرا بیل جنم بر هر که مطیع او شدند تمام اطراف زمین تا آنکه چون مستقل شد سوگند در زمین بفساد و حق را خاموش
 کرد و باطل را ظاهر کرد و دنیا را عارت کرد و عقلها ساخت و مالها جمع کرد پس ناگاه در زمین صبح و غمت او می کردم نیز
 زینور که بر او داخل شود روی او را بکند پس زینور داخل شد در وقتی که در او اعوان و در بانان او همه حاضر بودند
 و بنش بر پیکر او زد که در همان ساخت و رم کرد و چشمها خون چکان از او پیش جانشین و گوشت رویش را هر فاسد کرد که از
 تعفن و کندان نزدیک او نمیتوانست نشست تا آنکه چون مرده شد او را دفن کردند اگر ایمان ذاعیرتی میبود این قصه ایشان را

از ظاهرها

در بیان فضیلت سخا سبت

از آن فراموشی باز میداشت و لیکن بسیر مشغول گردیده اند و بدو و بعد از ایشان داد و بطور تعب خود تا امر من با ایشان
 برسد من ضایع نمیکردم و نزد من کواران را سبحان الله خالق النور **باب بیست و نهم** در بیان قصه اصحاب سبت است چون
 تعاف و مرده است که و لقد علمت الذین اعندوا منکم فی السب فظننا انهم کونوا قریة فحاسبین یعنی تحقیق که دانستند خواران
 جماعتی را که شجاعت و از حد و نافرمانی کردند از شما در حکم روز شنبه که شکار ماهی در شبیه کردند پس گفتند ایشان را که بود با شما
 میبوی چند در مانده از عهد خدا با نلیل و بی مقدار و حضرت امام حسن عسکری فرمود که بعضی در ذکر اینها شده از هر چه در دنیا
 نکالایم این بدیها و ما خلفها و موعظه المنین پس گردانیدیم سخن کردن ایشان را عقوبتی در جزوه کشیده و آنچه را پیش از آنها بود
 و آنچه پیش از ایشان بود و بیک و موعظه برای برهنه کاران بصورتی گفته اند که بعضی میفرمودند انما جرت کرید برای شهرها
 که در پیش از شما ایشان بود و شهرها که در عقب شما ایشان بود و بعضی گفته اند عقوبتی بود بر کارها که پیش از شما
 و بعد از آن کردند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که بعضی عجز کردند برای آنها که در زمان ایشان بودند و آنها که بعد از ایشان آمدند
 و قصه ایشان را شنیدند چنانچه ما از قصه ایشان پند میگیریم و در فضیلت حضرت امام حسن عسکری مذکور است که بعضی این
 معنی که ما ایشان را با نوار و زلیل گردانیدیم و در روز از عهد خود ساختیم عقوبتی و باز دارند و ایشان را از آنچه پیش از
 من تکت بودند از گناهان هلاک کننده و منع کننده بود که هر یک از ایشان را با احوال مشاهده کردند از آنکه مرتکب مثل اعمال
 فیه ایشان بشوند و بپند دهند و موعظه فرمایند بود برهنه کارانی را که بپند کردند بعضی ایشان و ترک صبرها تا بپند
 را بپند دهند از گناهانی که سبب عقوبت است حد فرمایند پس فرمود که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که اینها
 گروهی بودند که در کار دنیای ساکن بودند حق تعالی و بیچاره و نهی کرده بودند ایشان را از شکار کردن ماهی در روز شنبه یعنی تکت
 شدند بچله که بخود حلال کنند چندانکه ایشان حرام گردانیدند اسبابی نفعها و جود کردند بسو حوضها که ماهی از آن راهها داخل حوضها
 تواند شد بر نواند کشتی چون روز شنبه میباید با امان طی میامندند از راه نفعها و جود و راهها داخل حوضها عذرهای ایشان
 و چون آخر روز میباید بنویسند بر گردن بدید که از شکار کردگان این کردند نمیتوانند برکت و شب در آن حوضها صوم میمانند که
 بدستانها را متولست که شکار کردی چون روز یکشنبه میباید با امان بگردند میبکشند ماهی در شبیه شکار کردیم در یکشنبه شکار
 کردیم و بر این حال ماندند تا مال ایشان بپاشند بیک شاکر و سبب تروت و اموال آنان بسبب گرفتند با نواع نفعها نتم میگردند و در
 میبکشند از دشمنان خدا بلکه همان چلهها و در روز شنبه کرده بودند شکار کردند ایشان را از ماهی شکار و هزار نفر بودند
 صفنا هزار کس از ایشان مرتکب این عمل شدند و باقی بر ایشان انکار کردند چنانچه حق تعالی فرمود است در جاتی دیگر که دانستیم عن القرین
 النی کا نضارة البحر یعنی سوال کن با محمد از ایشان از حال آن شهر که نزدیک دبا بود از بعد از آن سبت در وقت که از حکم خدا برین
 میفرستند در شکار کردن روز شنبه از نایبم چنانهم بوم سبتم شترها و بوم لایستقلا نایبم در وقت که میامند بسو ایشان آنها
 ایشان در روز شنبه ایشان بر کباب با بیای و بسیار یا سها از آب بیرون کرده و در وقت که شنبه نبود میامند بسو ایشان که
 نیلوم بیاکانوا یسقون چنان امتحان میکردیم ایشان را بعضی ایشان و اذ قال الله منهم لم تعقون قوما الله مهلكم و معذبهم
 عذابا شدیداً و ابادا و روقی را که گفتند که هر یک از ایشان که خراپید میباید که هر یک از آنها که خدا هلاک کننده ایشان خواهد بود و در
 دنیا با عذاب کننده ایشان خواهد بود بعد از آن حضرت فرمود که مراد از هلاک کردن عذاب استصال است بر او از عذاب
 عذابها و بلاها دیگر است فرمود که این معنی را نکا کاران و شکار کنندگان در جواب اعطان گفتند مشروانست که ایشان سه ضایع
 بودند بکطایفه شکار میکردند بکطایفه ایشان را نهی و منع میکردند بکطایفه نه شکار میکردند نه نهی آنها را میکردند این
 معنی را این طایفه آخر گفتند قالوا معذرة الی ربکم و لعلکم تهتقون گفتند بپند دهندگان که ایشان را موعظه میکنم تا معذرت بیا
 نند برورد کار شما و شاید ایشان برهنه کار شوند ترک نگاه بکنند فلما استولما ذکرناه ایچنا الذین ینهون عن التوا و اخذنا الذین
 ظلموا و عذاب بپس بیاکانوا یسقون پس چون فراموش کردند و ترک نمودند آنچه را با ایشان آوردند از موعظه ایشان بپند
 ید بر نشاندند چنانچه دادیم آنها را که نهی میکردند از نگاه و بید و گرفتیم آنها را که ستم بر خود میکردند بعد از آن سبب فسق و نافرمانی ایشان
 فلما عنوا عن ما نهوا عنه قلنا لهم کونوا قریة فحاسبین پس چون طغیان کردند و ترک کردند آنچه را ایشان از آن نهی کرده و گفتیم با ایشان
 که باشد بوزن بکان و از حد الهی در انانادگان پس حضرت امام زین العابدین فرمود که چون از ده هزار کس که مطیعان و اعطان

نهم

و اما حضرت امام حسن عسکری
 علیه السلام در بیان این
 قصه فرمودند که اینها
 گروهی بودند که در کار
 دنیا با عذاب کننده
 ایشان خواهد بود

و اما حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام فرمودند که
 بعضی عجز کردند برای
 آنها که در زمان ایشان
 بودند

و اما حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام فرمودند که
 اینها گروهی بودند که
 در کار دنیا با عذاب
 کننده ایشان خواهد بود

بودند

شرح و تفسیر کتاب است

صفحه
۲۳۵

بیرون

شرح و تفسیر کتاب است

بودند دیدند که آن هفتاد هزار کس نیز ایشان را قبول نمیکنند از نازل شد عقوبت خدای و اینها گفتند از ایشان کاره کردند و از
 میان ایشان بیرون رفتند در شهر دیگر که نزدیک شهر ایشان بود قرار گرفتند که مبادا عذاب بر آنها نازل شود و ایشان را بیرون
 کردند و در همان شب عذاب الهی بر ایشان نازل شده و همه میموتند و در روز شهر ایشان بسته ماند کسی از ایشان بیرون نماند
 آمد و از کسی شهر ایشان خبر نداشت چون اهل شهر همدان بگریختند و با خیال و آمدند از دیوارهای شهر بالا رفتند پس بدیدند که در آن
 و زمان ایشان همه میموتند و میگردند پس شهر ایشان در آمدند آنکه ایشان را نصیب میکردند نیز در خوابان و پادان
 دوستان خود میآمدند و میپرسیدند که فلانی کی از دیده اش فرو میزند و برایشان میگرد که بی سده روز و این حال ماندند پس
 حق تعالی بارانی فرستاد که ایشان را بدر با انداخته و ملائکه را و هیچ سنج شده بعد از سه روز باقی نماند و اینها که میبینند
 امانتند نه از نسل آنها پس حضرت امام زین العابدین فرمود که اینجا خرابی شکار ماهی چنین شدند پس چگونه خواهد بود نزد
 خدا مال جمعی که فرزندان پیغمبر را کشتند مثل عورتان حضرت کردند حق تعالی اگر در دنیا ایشان را صیغ نکرد اما عذابی که در آخرت
 برای ایشان مهیا کرد اینده است از صیغ است پس فرمود که اینجا خرابی نمود در حکم شنبه کردند متوسل یا نوار مقدمه حق تعالی
 طیبین او صلوات الله علیهم میشدند با صیغ مبتلای شدند و اگر آنکه ایشان را بنده بداند از خدا سوال میکردند بجا آمد
 الحمد که ایشان را از آن گناه باز دارد هر چند که ایشان سزا میشد لیکن نکردند تا آنچه خدا در لوح نوشته بود برایشان
 جاری شد پس در معتبر از حضرت صادق منقولست که حق تعالی امر کرد هر روز که تو نیکار دنیا در روز جمعه بکنند ایشان قبول
 نکردند در روز شنبه و اختیار کردند پس این سبب کار روز شنبه را بر ایشان حرام کرد و این در حدیث معتبره بفرموده
 حق تعالی باشد از نبی اسرائیل را صیغ نمود پس آنچه بدیدارفتند جو و مار و ماهی و سایر حیوانات میموتند داخل در باشند نه آنچه
 بجز رفتند خون و پهلو در او و سوسه و سوسه در موشها و حشرات و علی بن ابی طالب حرام شد و آب گریه است که صاحب سبب است حق
 تعالی که داد نقد که بیاشدند امول ایشان را و در خشتند گفتند که شکار شنبه بر ما حلالست بر پیشینا حرام بوده است زیرا
 که ناما شکار ما میکنیم در روز شنبه در وقت و رفاهتیم مال ما میباشد بدینها ما صاحبان پس در شنبه که غافل بودند حق تعالی
 ایشان را باینکار گرفت و ابطار و آب گریه است که ایشان از نبی اسرائیل بودند در شهر میبودند که نزدیک بنده با بود و در روز
 خورای بر پا داخل فرها و زراعتها ایشان میشد ماهی در روز شنبه میآمد تا آخر زراعتها ایشان و در روز یکشنبه ماهی نمیآمد
 بنهرها و زراعتها ایشان پس ایشان در روز شنبه دامها نصب میکردند و در پیشترها خود که چون آب در پائین میشد ماه
 در میان دامها و هرگاه ایشان میماند و در روز یکشنبه آنها را میگریختند پس همانا ایشان نمیگردد ایشان را از این عمل قاطع
 نه بچشد تا صیغ شدند بخون و مهون و باین سبب حرام شدند شکار ماهی بر ایشان بود که بعد جمیع مسلمانان و غیر ایشان
 روز جمعه بود پس هر دو مخالفان کردند گفتند بعد ما شنبه است پس شکار روز شنبه را بر ایشان حرام کرد و صیغ شدند
 و خون و غیر او و پس جمیع از امام محمد باقر منقولست که فرمود که در کتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه نوشته است که چون
 اهل بلد بصره از قوم نمود بودند حق تعالی آنچه امتحان ایشان در روز شنبه ماهی بسیار ایشان میفرستاد که در خواصها ایشان
 میآمدند و در جمیع حوضها و هرگاه ایشان داخل میشدند و روزها میگریختند پس جمیع از سفیها ایشان شروع کردند شکار
 ماهی در شنبه و مدتی این کار میکردند و علمای ایشان منع ایشان نمیکردند تا آنکه سلطان نیز بطایفه از ایشان آمد گفت
 خدایا اینی کرده است از خوردن ماهی در روز شنبه و نهی کرده است شما را از شکار کردن در روز شنبه پس در روز شنبه
 شکار کنید و در روزها دیگر بخورید ایشان سه طایفه شدند و یک طایفه گفتند ما شکار ماهی میکنیم در شنبه حلالست و یک
 طایفه بجانب راست گفتند ما شکار ماهی میکنیم از آنکه خلاف امر الهی بکنند یک طایفه بجانب چپ گفتند و شکار نمیکردند
 ایشان را نصیب نمیکردند میگفتند با انجاعت که ایشان را نصیب میکردند که هر موعظه میکنند که میگویند که خدا ایشان را حلال
 خواهد کرد حلالی صیغ پس این طایفه که ایشان را بنده بداند گفتند و الله ما المشیطانا میمانیم در این شهر که مصیبت خواهد
 این شهر کرد ما بلکه مبادا بلا بر شما نازل شود و ما را فریاد کنید پس از شهر بیرون رفتند در صحرائی نزدیک شهر و در روز شنبه
 خوابیدند چون صبح شدند دیدند که حال اهل محبت را مشاهده کنند چون بدیدند شهر میبندند بدیدند که در روز شنبه شهر
 و هر چند در روزهای و صیغ ای می نشینند بلکه صیغ چند ما شکار اجزایان بگوش ایشان میبند پس نزد بانی بر دیوار

شرح و تفسیر کتاب است

برق پازین

شهر

در اقصی حضرت سلیمان علیه السلام

شهر گذاشتند شخصی را بیایا فرستادند چون آمد بر آن شهر مشرف شد بدید که هر بستیون همون شده اند و در میانهم رسانند و بعد
 همون فریاد میکنند پس در را شکستند و داخل شهر شدند پس آن همونها اولشان خود را امتناختند و نزد ایشان میامدند و اینها که لشکر
 انسان بودند آنها را نمی شناختند پس گفتند با آنها که با آنها نمی کردیم شمارا از مخالف حق تعالی و در وایت دیگر وارد شده است که آنها که شکار
 میکردند همون شدند و آنها که شکار نمیکردند و انکار هم نمیکردند بشکل و وجه شدند چون حکم خدا را حقیر شمرند و در حدیث دیگر از حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که شهری در کنار دیا بود گفتند اهل شهر به پیغمبر خود که اگر راست میگوئی دعا کن که بر تو کار
 تو ما را جویت و آن نوعیست از ماهیهای فلس پس چون شب شد ان شهر پرید با فر و رفت و اهلش هر چه میخواستند که سواره با اسب در
 میان دهان ایشان میتوانست رفت در روایت دیگر منقولست که در کجی از اهل کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدند گفتند ما
 المؤمنین این ما را می جویت و در دیا از ما ما میفرستند حضرت تقیم نمود و فرمود که بخیزید با من بیایید تا امری بشما بنمایم در چون
 وصی پیغمبر خود میگوید مگر سخن نیک پس ایشان را آورد بکنار فرات و ابی هان مبارک خود را در فرات انداخت بدو چند تنگامود
 جوی سر از آب برود و در دهان خود را کشود و حضرت امیر او گفت تو کستی و ای بر تو و بر قوم تو گفت ما از اهل شهریم که در
 کنار دیا بود که خدا قسم ما را در قران یاد کرده است پس خدا بر ما عرض کرد ولایت تو را قبول نکردیم و خدا ما را مسخر کرد پس بعضی
 از ما در دیا میباشند بعضی در صحرای آنها که در دیا میباشند انواع ماسها یعنی مار و ماهی و جوی و آنها که در صحرای ایشانند سوار
 و موش و شقی است پس حضرت امیر المؤمنین در و با صاحب خود کرد و فرمود که سنبندید گفتند بل فرمود که بحق خداوند که محمد را
 به پیغمبر فرستاد است که ما بجز پیشوندمانند نان شما بدانکه ظاهر جادیه مشهور میان مضران است که ایشان اهل بصره
 بودند و بعضی گفته اند اهل مدین بودند و بعضی گفته اند که طبرستان بودند ظاهر جادیه مشهور میان مضران است که ایشان در زمان حضرت
 داود بودند و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بعضی خون سندانند بعضی همون و بعضی گفته اند که جوانان ایشان میباشند
 پیران ایشان خون شدند **فانکس فیهم** در بیان قصص حضرت سلیمان بن داود علیه السلام مشتمل بر چند فصل
 اول در بیان فضایل و کمالات و معجزات و عجایب حالات حضرت حق تعالی بعد از کلام مجید بفرماید که ولایتی الیوم خاصه تجزی
 ما من الی الارض القیه با و کما یها و کما یکل شیء عالمین یعنی مگر دانندیم با و را برای سلیمان در حالی که بسیارند و سخت بود و جاد
 میشد با و و بسوز مینی که برکت داده بودیم بدان و بودیم بهیچین حال و در اعلی بن بر فیم روایت کرده است که ان زمین مبارک شام
 بیت المقدس بود و من الشیاطین من یوصون له و یعملون عملا و ان ذلک و کما الیم حاطین و بودند از دیوان و شیاطین جمعی
 فرعون شدند برای او در دیا و نفا باینها از برای او بیرون میاوردند و میگفتند برای او کاری چند غیر این از ساختن شهرها و
 قصرها و کندن کوهها و ساختن ستونها و غیره بودیم مر ایشان را حفظ کننده از آنکه نافرمانی انحضرت کنند یا ضرر بکسی برسانند
 در جاد بفرموده است که و درت سلیمان را و در و میراث بود سلیمان از داود و مال علم و بیخبر را و قال یا ایها الناس علمنا انفق
 القبر و اوتینا من کل شیء ان هذا هو الفضل البین و گفت سلیمان که ای کرم مردم تقلم کرده شده ایم ما زبان مرغان را و دانسته
 شده ایم از هر چه ببردستی که این فضل و زیادت است ظاهر و هویدا و باز فرموده است که ولایتی الیوم خاصه تجزی و در و
 شهر و مضر کرد دانندیم از برای سلیمان با و را که با ما مذاکره بکار راه میرفت پس بعد بکار راه میرفت و در سلیمان العین العظمی و جاد
 کرد دانندیم از برای او چنانکه مسرا گفتند که مسرا شیان در زمانند از برای او جاد بود و آنچه مردم بیرون میاوردند تا حال
 از ان مسراست و من الحق من جعل بن بدیه با و در تبه و مضر کرد دانندیم برای او از جنتان جمعی که کلام میگردد در پیش رو او با و
 و امر برود کار او و من یخ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر و هر که عدل میکرد انجهان از امرها و فرمان انحضرت نمیدانند
 با و ان عذاب آتش شوند افرخته آخرت را باینجا آنچه گفته اند که خدا ملکی را مکل کرد دانندیم بود ایشان که در شش نازبان بود
 از آتش هر که فرمان سلیمان نمیداد نازبان را بر او میزد که پیشوایان له ما بشاء من حاربت تا ایشل و جفان کالجواب مذکور
 زاسبات میساختند جنت برای او و آنچه میخواست از قصرها و بناها و رفیع مثلها و صورنها و کاسها مانند حوضها بزرگ و کبابها
 بزرگ که نصب کرده بودند و از بسیار بزرگی آنها را حوک نمیشد و استنداد اعمال او را و در شکر او قلب من عباد الشکور یعنی گفتیم
 که عمل کنی عبادت کیندی ای را و در شکر این نعمها را و اندکی از بندگان من مگر کرده اند در جاد بفرموده است که لقد فتنا سلیمان
 و القبا له کریمه جدا ثم اناب بحقیق که امتحان کردیم سلیمان را و انما ختم بر کوی او جسد و این انابه و توبه کرد بسوفا قال

صفحه ۱۱۳۷

در بیان فضایل و کمالات و معجزات و عجایب حالات حضرت حق تعالی بعد از کلام مجید بفرماید که ولایتی الیوم خاصه تجزی ما من الی الارض القیه با و کما یها و کما یکل شیء عالمین یعنی مگر دانندیم با و را برای سلیمان در حالی که بسیارند و سخت بود و جاد میشد با و و بسوز مینی که برکت داده بودیم بدان و بودیم بهیچین حال و در اعلی بن بر فیم روایت کرده است که ان زمین مبارک شام بیت المقدس بود و من الشیاطین من یوصون له و یعملون عملا و ان ذلک و کما الیم حاطین و بودند از دیوان و شیاطین جمعی فرعون شدند برای او در دیا و نفا باینها از برای او بیرون میاوردند و میگفتند برای او کاری چند غیر این از ساختن شهرها و قصرها و کندن کوهها و ساختن ستونها و غیره بودیم مر ایشان را حفظ کننده از آنکه نافرمانی انحضرت کنند یا ضرر بکسی برسانند در جاد بفرموده است که و درت سلیمان را و در و میراث بود سلیمان از داود و مال علم و بیخبر را و قال یا ایها الناس علمنا انفق القبر و اوتینا من کل شیء ان هذا هو الفضل البین و گفت سلیمان که ای کرم مردم تقلم کرده شده ایم ما زبان مرغان را و دانسته شده ایم از هر چه ببردستی که این فضل و زیادت است ظاهر و هویدا و باز فرموده است که ولایتی الیوم خاصه تجزی و در و شهر و مضر کرد دانندیم از برای سلیمان با و را که با ما مذاکره بکار راه میرفت پس بعد بکار راه میرفت و در سلیمان العین العظمی و جاد کرد دانندیم از برای او چنانکه مسرا گفتند که مسرا شیان در زمانند از برای او جاد بود و آنچه مردم بیرون میاوردند تا حال از ان مسراست و من الحق من جعل بن بدیه با و در تبه و مضر کرد دانندیم برای او از جنتان جمعی که کلام میگردد در پیش رو او با و و امر برود کار او و من یخ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر و هر که عدل میکرد انجهان از امرها و فرمان انحضرت نمیدانند با و ان عذاب آتش شوند افرخته آخرت را باینجا آنچه گفته اند که خدا ملکی را مکل کرد دانندیم بود ایشان که در شش نازبان بود از آتش هر که فرمان سلیمان نمیداد نازبان را بر او میزد که پیشوایان له ما بشاء من حاربت تا ایشل و جفان کالجواب مذکور زاسبات میساختند جنت برای او و آنچه میخواست از قصرها و بناها و رفیع مثلها و صورنها و کاسها مانند حوضها بزرگ و کبابها بزرگ که نصب کرده بودند و از بسیار بزرگی آنها را حوک نمیشد و استنداد اعمال او را و در شکر او قلب من عباد الشکور یعنی گفتیم که عمل کنی عبادت کیندی ای را و در شکر این نعمها را و اندکی از بندگان من مگر کرده اند در جاد بفرموده است که لقد فتنا سلیمان و القبا له کریمه جدا ثم اناب بحقیق که امتحان کردیم سلیمان را و انما ختم بر کوی او جسد و این انابه و توبه کرد بسوفا قال

در بیان فضایل و کمالات و معجزات و عجایب حالات حضرت حق تعالی بعد از کلام مجید بفرماید که ولایتی الیوم خاصه تجزی ما من الی الارض القیه با و کما یها و کما یکل شیء عالمین یعنی مگر دانندیم با و را برای سلیمان در حالی که بسیارند و سخت بود و جاد میشد با و و بسوز مینی که برکت داده بودیم بدان و بودیم بهیچین حال و در اعلی بن بر فیم روایت کرده است که ان زمین مبارک شام بیت المقدس بود و من الشیاطین من یوصون له و یعملون عملا و ان ذلک و کما الیم حاطین و بودند از دیوان و شیاطین جمعی فرعون شدند برای او در دیا و نفا باینها از برای او بیرون میاوردند و میگفتند برای او کاری چند غیر این از ساختن شهرها و قصرها و کندن کوهها و ساختن ستونها و غیره بودیم مر ایشان را حفظ کننده از آنکه نافرمانی انحضرت کنند یا ضرر بکسی برسانند در جاد بفرموده است که و درت سلیمان را و در و میراث بود سلیمان از داود و مال علم و بیخبر را و قال یا ایها الناس علمنا انفق القبر و اوتینا من کل شیء ان هذا هو الفضل البین و گفت سلیمان که ای کرم مردم تقلم کرده شده ایم ما زبان مرغان را و دانسته شده ایم از هر چه ببردستی که این فضل و زیادت است ظاهر و هویدا و باز فرموده است که ولایتی الیوم خاصه تجزی و در و شهر و مضر کرد دانندیم از برای سلیمان با و را که با ما مذاکره بکار راه میرفت پس بعد بکار راه میرفت و در سلیمان العین العظمی و جاد کرد دانندیم از برای او چنانکه مسرا گفتند که مسرا شیان در زمانند از برای او جاد بود و آنچه مردم بیرون میاوردند تا حال از ان مسراست و من الحق من جعل بن بدیه با و در تبه و مضر کرد دانندیم برای او از جنتان جمعی که کلام میگردد در پیش رو او با و و امر برود کار او و من یخ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر و هر که عدل میکرد انجهان از امرها و فرمان انحضرت نمیدانند با و ان عذاب آتش شوند افرخته آخرت را باینجا آنچه گفته اند که خدا ملکی را مکل کرد دانندیم بود ایشان که در شش نازبان بود از آتش هر که فرمان سلیمان نمیداد نازبان را بر او میزد که پیشوایان له ما بشاء من حاربت تا ایشل و جفان کالجواب مذکور زاسبات میساختند جنت برای او و آنچه میخواست از قصرها و بناها و رفیع مثلها و صورنها و کاسها مانند حوضها بزرگ و کبابها بزرگ که نصب کرده بودند و از بسیار بزرگی آنها را حوک نمیشد و استنداد اعمال او را و در شکر او قلب من عباد الشکور یعنی گفتیم که عمل کنی عبادت کیندی ای را و در شکر این نعمها را و اندکی از بندگان من مگر کرده اند در جاد بفرموده است که لقد فتنا سلیمان و القبا له کریمه جدا ثم اناب بحقیق که امتحان کردیم سلیمان را و انما ختم بر کوی او جسد و این انابه و توبه کرد بسوفا قال

بفردا

۱۱۳۷

در بیان قصص سلیمان ابن داود علیهما السلام

سجده
۲۳۸

و بنا عفر و هب ملک لا یبغی احد منکم انک انما التوهاب کفیر و دکارا بامر زمر و بختش مرا ملان و یادشاهی که سوار
 نباشد برای کسی بعد از من بدستی که تو بیا بختند مفر ناله الیخ بحری با مر و خله جفت صاب لیس مخر کرد ایندم برای او
 که جاز میشد با مر و زوم و هوار چرا که مخواست کفنه اند که در اول نند بود که بساط را از جام میکند و در آخر که برام میافند
 هوار مرفت و هوار بود و بنضو کفنه اند که هوار کبابه است از آنکه فرمان بردار انحضرت بود و الشیاطین کل بیاه و هوار و خرب
 مقربین و الاصعاد و مخر کرد ایندم برای او و هوار را مر بنا کنند و مر عوفز کنند در دباها و دبوها و بکر را که بر یکدیگر
 بسته بودند بنیچهها اسکشد هذا عطا فاما منی و امسل بخر صاب با و کفتم این بختها است امر تو را خواهی بد مردم و خواهی نگاه
 دار که تو را در مقام بران حساب نخواهم کرد شیخ طبرسی روایت کرده است که شیاطین برای حضرت سلیمان کسالمی ساخته بودند
 از طلا و برنیم که بکفر شیخ در یک فرسخ بود و برای انحضرت مغیری از طلا در میان بساط میگذاشتند که بران می نشاند و در وقت
 و شیخ هرگز کسی از طلا و از نقره بود که بیخبران بکر شیاطین و طلا و طلا بکر شیخ با نقره می نشاند و در وقت ایشان سایر مردم می نشاند
 و بر مردم دیوان و شیاطین و جنان میباشند و در زمان ایشان و ابابا خود سابه میگردند و باد صبا ان بساط را بر
 میداشت و از صبح تا لیلین بکار راه میدرد و از لیلین تا صبح بکار راه میدرد و روایت دیگر از امام محمد باقر روایت کرده است که خواص
 که یادشاهی مشرق و مغرب زمین را سلیمان عطا فرمود و معصوم سال هفتاد یادشاهی تمام دنیا کرد که جنان و آدمها و دیوان
 و چهار پادشاه و مرغان همه در فرمان بودند علم هر چیز و زبان هر چیز را خدا با و تعلیم کرده بود و در زمان انحضرت صفتی
 پیدا شد که مردم یاد میکنند مولف گوید که انحضرت غریب است از جهات شمال برای مقدار از عمر انحضرت و مالک شدن تمام دنیا
 و هر دو مخالفت حادث شد بکرامت الله بعل و انضار روایت کرده است که لشکرگاه انحضرت صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ از زمین
 بود و بیست و پنج فرسخ از جنان و بیست و پنج فرسخ از حیوان و بیست و پنج فرسخ از مرغان و هزار هوا که از آنجا بود و خوب تعبیه
 کرده بودند که سبک شدن نکاحی و مفصل کبیر برای انحضرت و در آن خوانها بودند پس یادشند امر میگرد که اینها را از جام میکند
 و باد بر دم را امر میگرد که راه ببرد پس خدا با انحضرت می نمود در میان زمین و آسمان که بر یادشاهی توافر بود که هر که سخن بگوید
 با داز برای تو بیاورد ثعلب روایت کرده است که چون سلیمان بر بساط سوار میشد آمد و حشم و خدمتکاران و نویسندگان
 و لشکر خود را با خود میدرد و اینها در سقها بودند بر روی یکدیگر در خود سجود و مطیع انحضرت همه او و ثوبا نورگها امن
 و دیگرهای بزرگ که در هر یکی بیست و شتر تخمه میشد میدانها برای چهار پادشاه در پیش مجلس بود و طبخان مشغول طبخ بودند
 سایر ضاع مشغول اعمال خود بودند اسناد در پیش رو انحضرت بودند بساط در هوا مرفرف پس از انحضرت شتر از یکدیگر بیرون رفت
 و گذشتند بر مدینه طیبه پس سلیمان گفت که این محل هجرت بغیر از اصل اصبه الیه خواهد بود خوشحال کسی که با او بیاید
 بیاورد و متابعت و بکند چون بکرمعظم که شتبه تهاد بد که بر روی کعبه گذاشته اند چون سلیمان گذشت کعبه کوشش پس
 خدا وحی کرد با او که چرا میگردی کعبه گفت برای آن میگردم که سببی از پیغمبران تو و جوی از دست تو بر من گذشتند و نزد من
 فرود نیامدند و تو دین من نماز نکردند بهتر از برود من گذاشته اند و میپرستند پس خدا وحی فرستاد بسوا که بر کن
 که نزد تو را بخواهم کرد از دو جا سجد کنند و قرآن ناز در تو خواهم فرستاد و پیغمبری در آخر الزمان نزد تو مبعوث
 خواهم کرد که لیلی ان از اطراف عالم بگو تو بشتابند مانند مرغان که بسوا شایانهای شتابند مانند ناکه که بسوا فرزند خود
 میل کند تو را یا بخواهم کرد از لوت بیها و بت بیستان و روایت کرده است که چون سلیمان بعد از بد خود پیغمبر یادشاهی
 فرمود که شقی از برای او ساختند بسایغری بدیع که در هنگام فضا و حکم در میان مردم بر رویان میشدند که مطلبی با
 گواه ناخقی که بنزد او بدت رسید و دروغ نگوید دعوائی خلق نکند و گواه کواهی باطل ندهد پس تخت از دندان جمل ساختند
 بیاقوت مرغان بخت بر حد و انواع جوهر مرصع کردند و در روز او جهاد رخسار از طلا ساختند که خوشها انها از باقوت شیخ
 زمره سبز بود و بر سرش و در دشت و طماوس از طلا تعبیه کردند بر سرش و در دشت بگرد و کوسو از طلا و بر روی یکدیگر در دشت
 تخت دو شهر از طلا ساختند که بر سر هر از ایشان نمود بود از زمره سبز و بران چهار دخت درختان مالک از طلای سبز بسته
 بودند خوشها انها از باقوت شیخ بود و ان درختان ان چهار دخت سابه میافکنند بر تخت انحضرت و چون حضرت سلیمان
 مخواست که بران تخت بالا رود چون قدم بر پاید اول میکذاشت جمیع تخت بر او شرا میباید مگر کسها و طلا و وسای

بعضی
مترجمان با کاذبان
ایشان که دو سه
دیده را با یکدیگر
در زنجیری
می

در بیان قصص
سلیمان ابن داود
علیهم السلام

و در بیان قصص سلیمان ابن داود علیهما السلام

که هرگز
حیران نباشد
و جوی بفرستد خواهم کرد
که تو را با دان کرد اند و
مخزبه برایشان واجب
خواهم کرد که

نارنج
مردی

در بیان قصص سلیمان ابن داوود علیهما السلام

(۱۰۳)

قصص سلیمان بن داوود

سلیمان بن داوود

سلیمان بن داوود

(۱۰۴)

راحتد چون با او بن سخن را بگویند سلیمان را سبند حکم فرمود که شبی روز مرد و کار کند پس را بختد چو ناندل و فقی که این گذشت حضرت سلیمان از دنیا رفت فرمود مؤلف گوید که در اینجا ایشان است با اینکه کار او بر مردم نیک گرفت عافیت نداد و هر چند که اهل مردم بد باشند و در حدیث معتبر از حضرت امام ضامنقولست که پسر زالی بخدایت حضرت سلیمان آمدند با دشکایت کرد پس حضرت سلیمان با او را طلبید فرمود که چرا از تو شکایت مینماید یا دکنش برود در عرت مراد است تا بسوگشتی فلاجماعت که کشتی ایشانرا از غرق نجات دهد و مشرف شده بود و من بر جنت هر فتم برای نجات آن کشتی پس با این زن گذشتم که در بام خوانده خود ایستاد بودی اختیار من افتاد از بام و دستش شکست پس سلیمان مناجا کرد که پروردگار ای چه حکم کنی بر این حق تقوی فرست که حکم کن بر اهل انکشتی که دیده نکستند دست این زن را بدهند چو یاد بر خلاص کردن کشتی ایشان مینماید است بر آنکه نوزد من ظلم کرده بنشیند احد از عالمان و در حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت سلیمان استیلا شد بر پادشاه و پادشاه را بدادند و پادشاه را بدادند در حدیث معتبر دیگر فرمود که اول کسی که خوانده کعبه را جامه بافته پوشانید حضرت سلیمان بود که جامه مصری سفید بر کعبه پوشانید در حدیث صحیح امام محمد باقر منقولست که حضرت سلیمان بیخ خوانده کعبه رفت با چنان و در میان و مرغان بود و هر کعبه را جامه ماطلی پوشانید در حدیث گذشت که سلیمان خشنه گریه متولد شد نقش نیکین آنکشتی انحضرت این بود سبحان من العجب بیکمانه یعنی منز من خداوند که لجام کرد چنان را بیکلمات خود یعنی سخن کرد پادشاه را بنامها بزرگ خود را بفرمان واجب از عاف خود و در حدیث معتبر از امام محمد باقر فرمود است که شبی بعد از خفتن حضرت امیر المؤمنین از خوانده بیرون آمدند و هسته مبرم بودند که امام شما بسوگشتا بیرون آمد است پیر من آدم را پوشیده است در دست او است نکشتن سلیمان و خصام او و در روایتی منقولست که روزی حضرت سلیمان با آن شوکت خود گذشت بر عابدی از عباد بنی اسرائیل آن عابد گفت والله ای پسر او خداست و پادشاهی عظیمی عطا کرده است پس با آن صدرا بگویند سلیمان را سبند سلیمان در جواب او گفت که والله بکنشید و صغیره مؤمن بهتر است از آنچه خدا بپسردا و داده است بر آنکه آنچه بپسردا و داده است بر طرف میشود و توان بسبب همیشه باقیست منقولست که چون صبح میشد سلیمان نظر میکرد بر و گاه مردم و از توانگران و اشراف میگذشت چون بسا کین مبر سبند با ایشان میبشت میگفت مکفی یا میگفت نشسته است با آن پادشاهی که داشت جامه موپن میپوشید و چون شب میشد سبها خود را در گردن خود میبست تا صبح بر یا استاده بود و میگفت خوراک او از زنبیلی بود که بدست خود میبافت و مبر و خن پادشاهی را از برای آن طلبید که بر پادشاه کافر غالب شود و ایشان را با سلام در آورد پس بدست معتبر منقولست که شخصی بخدایت امام محمد تقی عرض کرد که مردم در باب خوردن مسالی شما گفتگو میکنند میگویند که چون میشود که طفل نه ساله امام باشد حضرت فرمود که حق سبحان و تعالی میگوید شود او که سلیمان را خلیفه خود کردند و سلیمان طفلی بود که کوفسند پسر ایندی چون عباد و عیال بنی اسرائیل انکار کردند خدا و حق خود را و در آنکه بیکر عصابها را که در این باب سخن میگویند با عصاب سلیمان در خوانده بگذار و بپوشان ایشان از خانه را مبر کن و در در را بکنای پس عصاب هر که بر آن او ده باشد او طلبه منست چون داود در سالن الهی را با ایشان رسانید گفتند احو میبندم و چون حضرت سلیمان بر آن کرد و پیوسته داد انقبیا کردند برای خلاصت او و در حدیث معتبر منقولست که شخصی از حضرت صادق پرسید که چگونه سلیمان با شما بالامر و ننگ حال آنکه ایشان مانند مردمند و خلقت و کفایت اگر چنین نبودند چگونه از برای حضرت سلیمان عارتها و کارها متوار میگردند که فرزند آن آدم از آنها عاجز بودند حضرت فرمود که ایشان اجسام لطیفه اند و غذا ایشان نسیم است با این سبب نوزبان با همان بالامتیونند فتنه لیکن حق تقوی چنانچه ایشانرا مستقر حضرت سلیمان کرد پادشاهم چنین ایشانرا خلیف و کشف کرد و پند که ان کارها از ایشان متقوی تواند شد در حدیث معتبر منقولست که علی بن یقین از حضرت امام موسی پرستید که ابا جان است که بیخبر خدا بخیل بوده باشد فرمود که نه گفت پس چه معنی دارد قول سلیمان که گفت پروردگار او را پیام آورد و بخش فرامو که من را و این باشد از برای احد بعد از من انحضرت فرمود که پادشاهی در پادشاهت یک پادشاه است که بخیر و خلیفه و استیلا باشد پادشاهی دیگر است که انما این خدا باشد مانند پادشاهی اول بر همه پادشاهان طالوت و ذوالقرنین پس سلیمان گفت که بنی عاکن پادشاهی که من را و این باشد بعد از من گوید که بخله و استیلا و چون

(۱۰۵)

در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب

صفحه
۲۴۱

و چون ستم ملان تواند مختل کرد تا بداند مردم که با او شایسته حضرت زمان است و از طرف دیگر شایسته او باشد و خست
 و دلیل باشد بر چیزی و غیر از حضرت آن بود که حق با نبی و اولاد او است و مثل او ندهد این حقتم برای او
 با درامد هر که باشد که هر که خواهد او را برود و هر روز در خانه او است و هر که او را برود که برای او باشد که خواهد
 کند ز یاد مرغان و انعام او نبرد پس مردم دانستند در زمان او بعد از او که با او خدای حضرت شایسته بود بسیار است
 ملوک که مردم از برای خود اختیار میکنند و هر کس که در زمان او بود و در زمان او بود و او را که خدا داده است
 آنچه بایمان داده بود و آنچه بایمان است که هر که در زمان او بود و در زمان او بود و او را که خدا داده است
 نگاه دارد و هر کس در وقت خود فرمود که آنچه در زمان او بود و در زمان او بود و او را که خدا داده است
 اختیار در دنیا و آخرت گذاشت مؤلف گوید که در جواب این شبهه و جواب بسیار است کتاب بحار الانوار ذکر کرده
 ام چون این وجه که از معدنی و الهام ظاهر کرده است و در این کتاب به این گفته است و در حدیث معتبر
 منقولست که از حضرت صادق پرسیدند که آنچه بایمان در این است سوال کرد خدا با او ظاهر بود و گفت علی بعد از او خدا
 یکی نهاد از استیلا بر شما آنچه بر پیغمبر از زمان داد و کلوی سلطان از استیلا بر شما آنچه بر پیغمبر از زمان
 شد و بدست مبارک حضرت رسید پس فرمود که اگر نه در زمان او بود هر چه بشما میدویدم او را و این با او بود و هر چه
 بسند معتبر از حضرت روایت کرده است که چون حق بفرمود حق فرستاد و او را که بایمان را خلیفه خود کرد و این است
 معز و امامند و گفتند که خود سالی را بر ما خلیفه میکنند در میان ما از او بزرگتر نیستی و او سر کرده ما و اکابر اسباب
 اسرائیل را طلبید گفت بمن رسید آنچه شما در باب خلافت بایمان گفتید شما عصاره خود را بنا بر او دید و هر یک نام خود را بنویسید
 عصاره خود را با عصاره بایمان بنویسید و خوانده میگزاریم و هر چه بایمان بنویسید با او بنویسید و خوانده میگزاریم
 الهی بنوار تر خواهد بود پس چنین کردند عصاره را در خوانده گذاشتند و خوانده را بستند سر کرده اقبال بنی اسرائیل
 خواست انخوانه کردند چون داود نماز بامداد با اهل بعلن بجا آورد در را کثور و عصاره را بیرون آورد چون بنی اسرائیل دیدند
 که در میان عصاره بایمان بر آن برود و هر چه بایمان بنویسید با او بنویسید و خوانده میگزاریم و هر چه بایمان بنویسید با او بنویسید
 اسرائیل امتحان نمود عالم حضرت را و پرسید که ای فرزندان چه چیز خرد است و راحت بخش تر است بایمان فرمود که عفو کردن خدا
 مردم و عفو کردن بعضی مردم بعضی را پس پرسید که ای فرزندان چه چیز بزرگتر است از آنست که بزرگتر است از آنست که بزرگتر است
 بندگانش پس داود گفت که بزرگتر است باقی اسرائیل که این خلیفه نیست در میان شما بعد از من پس بعد از آن بایمان از امر
 را مخفی داشت و زنی خواست متکاز شهنشاه خود پنهان شد پس زنی بود که با او گفت که بزرگتر است با او بنویسید و خوانده میگزاریم
 تو کامل و بگو خوش است و تو غنی بپیم حاصلی که از آن گرامت داشته باشم مگر آنکه خرج تو بایمان نیست اگر بزرگتر است از آنست
 روز خدا شوق میدهدم که خدا تو را نامید بر نکرده بایمان گفت و الله که من از کارهای باگانه نکرده ام و عید نام پس روان
 بیازار رفت و در تمام روز گشت چیزی نیافت شب نیز نرسد خود برکت و گفت امری چیزی نیافت زن گفت باکی نیست که
 امری نشد و در خواهد شد پس روز دیگر نیز رفت تا شام گشت برکت گفت امری چیزی نیافت زن گفت که فریاد انشالله
 یافت پس در روز سیم با حل در یافت تا کاه مرد براد بد که شکار ماهی میکند با او گفت دایمی میگویم که من تو را مدد کنم در
 کردن و مزدی بمن بدهی بسیار گفت بل پس بایمان بسیار مدد کرد و در شکار ماهی چون فارغ شدند بسیار مدد ماهی نیز با او
 داد پس بایمان ماهی را گرفت و خدا را حمد کرد و شکم بکی از آنها را که شکم آنکتری در میان شکم او یافت پس آنکثر را گرفت و در
 خود بست و خدا شکر کرد و ماهی را بگریه کرد و بخانه آورد پس زن گریه شاد شد گفت بخواهم بیدم مادرم را بطریق ناپذ
 که تو کسب کردی چون بشانرا طلب از آنها میخواستند بایمان بایشان گفت که ای بایمان شناسید گفتند و الله فی شایسته
 اما از نوهر کسی را ندیدیم پس آنکثر خود را که در شکم ماهی یافته بود بیرون آورد و دست کرد در همان ساعت مرد
 چنان بود که او آمدند با در فرمان او شد و بایمان را از او ظاهر کرد پس زن را و بیدم مادرم را و در داشت بیاد اصغر آورد
 و شکمها او از طرف خال نیز را و جمع شدند و شاکر بدیدند از شدت آنکه ایشان را در عین حضرت رسیده بود و فرج
 یافتند و شکر بایمان کردند چون هنگام وفات حضرت شد معجز بر چنان او خود کرد و بایمان را الهی پیوسته شایسته

این کتاب در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب است
 و در این کتاب به این گفته است و در حدیث معتبر
 منقولست که از حضرت صادق پرسیدند که آنچه بایمان در این است سوال کرد خدا با او ظاهر بود و گفت علی بعد از او خدا
 یکی نهاد از استیلا بر شما آنچه بر پیغمبر از زمان داد و کلوی سلطان از استیلا بر شما آنچه بر پیغمبر از زمان

این کتاب در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب است
 و در این کتاب به این گفته است و در حدیث معتبر
 منقولست که از حضرت صادق پرسیدند که آنچه بایمان در این است سوال کرد خدا با او ظاهر بود و گفت علی بعد از او خدا
 یکی نهاد از استیلا بر شما آنچه بر پیغمبر از زمان داد و کلوی سلطان از استیلا بر شما آنچه بر پیغمبر از زمان

نزد

در بیان قصه حضرت سید عالم و علیهم السلام

صفحه ۲۳۲

و این کتاب است که در بیان سید عالم است

و این کتاب است که در بیان سید عالم است

صفحه ۲۳۳

بنزد صفا می آمدند و سابلین خود را از او اخذ می نمودند پس خدا صفا را از ایشان خالص کرد و این صفا بود
 پس با او برای شبها نظام شده و متذکره همان اندیش را در دل او درج کرد و گفت عدد بگردان تا به بیستم فرمود که نزد
 مرا طرد قامت از ایشان خالص کرد و در پیشگاه ایشان او را برین اسرار عمل بخشید و تحت نصیر ایشان سوسند کرد
 نسبت با ایشان آنچه کرد و شیخ طوسی از او در کتاب املی رسیده معتبر بگردان و از حضرت روایت کرده است که چون پادشاه سیدان
 از او بطرف شد انیمان قوم خود رفت بیرون و همسایر بزرگی شد آنهم ضیافت بگو که آنحضرت را او احسان بسیار بخشید
 نمود و غنیمت و توقیر بسیار با آنحضرت فرمود نسبت ضیافت و کالای و عباداتی که از آنحضرت مشاهده می نمود پس درخت خود را با آنحضرت
 نزدیک نمود پس روگردن خیزد با آنحضرت گفت که چه بسیار نکوست اخلاق تو و کامل است خصلتات تو و در قوی بنیم خصلت بیک مگر که
 در خروج بدین سبب باطل بدیال امانت کرد عباد بر پیشگاه ما می و پیمان ما می و او داد و از شک ایمان او انکسرت پادشاهی
 خود را یافت و بدانکه در این قصه نزاع خطیبی میان ما غاصه و غاصه است حق نگار قرآن مجید میفرماید که و هبنا الذر و
 نعم القلماة اذ ابیعوا بنی سیدم بدو و سلیمان را و بگویند بود سلیمان و بدست سکه او بود بسیار جوع کشید بدست گاماط
 و بدست آنحضرت علیه بالحق الصلوات الهیاء را و او در وفی را که عرض کردند بر او در وقت سبب استبانه ای که بر دست و پا
 استانند از یک پاس هم زار بر زمین میگذشتند بنک دفار و تند بودند گفته اند که هزار اسب بغیر بودند که از او در آنحضرت
 رسیده بود و بعضی گفته اند که اسبان بال دار بودند که از دنیا برای آنحضرت بیرون آمدند بودند فقال انی ارجب حب الخیر من غیر
 رجب حق تو از دنیا و الحجاب بر کف بر دست تو که من دوست داشتم و دوستی اسبان را از یاد پروردگار خود ناپسند شد از ضایع
 بوده یعنی نیت شد با غریب کرد و در حال طغوق صحابا است و احقاق حق کرد پادشاه سبب از او برین شروع کرد بر زمین
 ساقها و کرد آنها اسبان با بر کرد پادشاه از برای برین مسیح کرد ساق کردند خود را برای وضو و نماز کردن و لغدفتن
 و القنایلی کریمه جسد اناناب بقیق که امتحان کردیم سلیمان را و انداختیم بر کمری او بدین دلیل نابه و توبه کرد پس ما و علی
 بر او هم هم گفته است بر نفس این پادشاه سلیمان اسبان را بسیار دوست میداشت مگر در مطهر بود بر او عرض میگردید پس روز
 مشغول اسب بدن شد تا افتاب در رفت نماز عصر از او فوت شد غم خطیبی با این سبب و لغا عرض شد بر خدا کرد که حق تمام اناناب
 بر او بر کرد تا نماز عصر بگذرد پیش بر کشت افتاب با وقت نماز عصر را اگر دلیل سلیمان را طلبید بشیر و کردن زناها را و بی کرد تا
 همه را کشت چنانچه حق تمام فرموده است که شروع کرد بمعساق و کردن آنها و در تقییر افتاب و امتحان گفته است که چون حضرت سلیمان
 زن پسر از وی بیگ کرد از برای او پسری از آن زن به نام سید سلیمان پسر او دست میداشت و ملک موت بسیار بنزد آنحضرت می آمدند
 آمد و نظر شد که سبوان بیکر کرد پس سلیمان از نظر کردن ملک موت ترسید و بر مادران بیکر گفت که ملک موت نظر بپسری کرد که آن پسر
 که بقصر روح و مامور شده باشد پس چنانچه شایسته گفت که با او اجله است و اینکه او را از ملک بگردانند پس یکی از پادشاه
 گفت که من او را در روز جمعه افتاب بگذارم در مشرق سلیمان گفت که ملک موت در ما بین مشرق مغرب بیرون میاید پس یکی
 گفت که من او را در روز جمعه هفتم بگذارم سلیمان گفت ملک موت با نجان بیرون میاید پس یکی گفت که من او را در میان او و هوا
 میگذارم پس بر او از زمینان بگردانند اشیر ملک موت در میان او بر وضع پسر را بخش کرد و بر او کرد پس سلیمان افتاب و چون
 دانست که خطا کرده است توبه و انابه کرد و گفت بر درگاه پادشاه را و بخشش را پادشاه گفت که سزاوار نباشد احد را بعد از من پادشاه
 توفی بسیار بخشند پس حق توبه میفرماید که مخرج را پندیم برای او پادشاه که عازر میشد با او درم هر جا که میخواست و شایسته را مخرج
 کرد اندیم بر او که عازرها بنا کنند و در دنیاها عواصم کنند برای او و دیگران را از شایسته که بر یکدیگر بسته بودند و بجز آنها
 و آنها شیطانی چند بودند که مقید کرده بود و ایشان را بر هم بسته بود بسیار آنکه نافرمانی او کردند و وقت که خدا ملک او را سلطنت
 بود چنانچه از حضور صادق منقول است که حق تعالی پادشاه سلیمان را در انکسرتش گذاشته بود پس هرگاه که آن انکسرت را در دست
 جمیع بر و انتر و شایسته و در تمام او و حشام او را خواص میشدند و او را الحاصت میگردانید پس بر تحت خود بنشیند حق تعالی پادشاه
 مفرستاد که تحت او را با جمیع شایسته و مرفان و ادبها و چهار پادشاه و سبب از او بر او میفرستادند سلیمان پس از صبح
 را در شام میگردید و نماز ظهر را در غلام میگردید و امر میفرمود و شایسته را که سبب از او بر او میفرستادند در شام میفرستادند
 و چون سبب از او بر او میگردید و در دستش را در تمام او را سلطنت کرد و چون داخل بیت الحرام شد انکسرت را بسوی او فرستادند خود میگردید پس

سلیمان

در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب

در بیان حدیث است معنی قول حقیق که ما امتداد کردیم سلمان را و جسد بر کوهی واقعیم و ما را از آن حدیث است
 بصورتی که بر کوهی و نشست جمیع سنگان و مسلمانان شهبه هر دو قفسه را از آن کوه کرده اند و گفته اند که پیغمبر خدا من است
 آنکه چون پیغمبر در بیک کاه کردن بنزدی کند پس باطل شدن خود را غار و پیغمبر و یاد خدا را و انگشت نبی باشد که هر که آن کوه را
 ببیند یاد خدا شود و اگر شیطان را آن افتادار بود باسد که بصورت پیغمبر منقش شود هر چه اعتقاد از کلام پیغمبر و غیر
 ایشان و کردار ایشان بر طرف مشهور است که معتقد خواهد بود که آنچه ایشان میگویند میکند و ایشان افترا کند و ایشان اگر
 شیطان را چنین افتادار بود و ستان خدا بسوی میباید که یکی از ایشان را بر روی زمین نگذارد بلکه همه را بکشد کتابها ایشان را
 بسوزاند و خوانندگانشان را خراب کند و آنچه به تصاعدات و سبب ایشان بعمل آورد و ایشان چون تواند بود که خصم
 کافر بر او مقرر کرد و اندک در دعوت پیغمبر داخل کند ایشان اگران بت برستی بر خصم سلمان و رعنا او بود پس این موجب کفر است
 و چگونه بر پیغمبر خدا کفر و باسد اگر بر روی اطلاع بود پس او را چه تقصیر بود که این عقوبت را بران مترتب شود و بدانکه
 محققان شهبه در ناوایل این باب و جوی بسیار ابرار نموده اند که ما بزرگ بعضی از آنها در این مقام برای رفع شبهه از احواس
 و عام اکفنا مینمایم اما ابابا غرض خلیل سر دران چند چه گفته اند و چه اول انست که این باب و در کتاب من لا یحضره الفقیه
 پسند صحیح از زواره و فضیل بن یسار روایت کرده است که ایشان از امام محمد باقر پرسیدند از تفسیر قول حقیق ان الصلوات کما
 علی المؤمنین کتابا موقونا که ترجمه لغزش انست بدست که نماز بود بر مؤمنان واجب گردانیده شده و وقتان معین گردید
 حضرت فرمود که موقوف بر معنی مفروض و واجب است مراد ان نیست که اگر وقت بدرود بی اختیار با وقت ضیلت بگذرد
 و بعد از آن نماز را بکند باطل باشد اگر چنین بود بایست سلمان بن داود هلاک شود که نماز او ترک شد تا وقت بدرود
 و لیکن هر که نماز را فراموش کند هر وقت که بنیاد او میباید بجا میآورد پس این باب و به بعد از نقل این حدیث گفته است که هلاک
 اهل سنت میگویند که حضرت سلمان را وقت مشغول بر امری است که در آن اوقات ضیلت میماند شد در جاهای امر که که استیبار او کردانند
 و آنها را کردن زد و بی کرد و گفت که این استیبار از یاد پروردگار خود مشغول گردید چنان نیست که ایشان میگویند زیرا که استیبار
 زاکامی نبود که آنها را کردن بزود بی کند بلکه آنها خود پیماندا بودند که حضرت را مشغول گردانند بلکه ایشان را بجز آوردند
 و حال آنکه جوی چند بودند و مکلف نبودند آنچه صحیح است و این باب است که از حضرت امام جعفر صادق منقولست که روزی
 سلمان مشغول در بدن استیبار کرد بدو طرفه بین تا افتاب که در حجاب نهان شد پس خطاب نمود بمانند که بر گردانید افتاب بر زمین
 نماز را در وقت خود بجا آورد پس بر گردانیدند ملک افتاب را و حضرت ساقها و کردن خود را مسح کرد و امر کرد احبابش را که
 نماز از آنها بجز از آنها نبر فوت شده بود که ساقها و کردن خود را مسح کنند و سوا ایشان برای نماز چنین بود پس برخواست نماز
 کرد چون از نماز فارغ شد افتاب غروب کرد و ستارها ظاهر کرد پس اینست و بعد از آنکه فرموده است که فطوح سبحان الله
 و الامتاق و تلف کوبید که بعضی گفته اند که افتاب غروب کرد به بود نماز حضرت فوت شده باشد بلکه لیست کوه و دیورها اینها
 شده بود که وقت ضیلتش فوت شده بود پس بر گردانید افتاب را که نماز را در وقت ضیلت بجا آورد چنانچه نظام حدیث
 اول اینست حدیث دوم نیز با از این نادره زیرا که ستارها بعد از غروب ظاهر شد ممکنست که برای این باشد که افتاب نماند حرکت
 کرده باشد تا اندازک مدت توقف بجو و حساب آغار و زو شب بر هم نخورد و اکثر افتاب غروب کرده باشد چنانکه گفت
 نماز ایشان بجز بوقت فوتی شده باشد با آنکه چون حضرت میدانست که افتاب برای او بر خواهد گشت بر او تاخیر کردن در نماز
 و کسی که سهوا بر پیغمبر بخورد که در راه است و متوجه است که در آنجا که در راه است و متوجه است که در آنجا که در راه است
 از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند و احدی استیبار دلات میکند بر روی شمس بر سلمان بن ابی طالب که در کوه شد که آنچه
 در ام سابقه واقع شده است در این است نیز مثل ان واقع میشود چنانچه در بی اسرا قبل دو مرتبه افتاب برکت بگردد از
 بر او شمع سوخت و بگردد برای سلمان هم چنین در این است دو مرتبه افتاب برکت از برای امیر المؤمنین در مدینه در مسجد
 و بگردد بعد از وفات حضرت در مدینه در مسجد شجره چنانچه در ابوب جبرائیل انحضرت من کوز خواهد شد انشا الله تعالی
 او بعد از بن عباس روایت کرده اند که افتاب برکت نکند مگر از بر کسی بوشع سلمان و علی بن ابی طالب بنیابان ناوایل ضمیر خوانند
 و در معاصر در افتاب با جع شهبه دوم انست که هر دو ضمیر استیبار اجماع باشند بنیابان و در ان نظر حضرت خاتم الانبیا

در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب
 در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب

روز شنبه و عصر گذشتن ازین کتب مطهره

مجلس
۳۳

بدانست فرمود که پس از این از ظلم من قریب است و گفت که داخل خواب خود شوید و بگفتن رسیدم که چون نظر ایشان بر من افتاد
 بپشت مفتون شوند بنیاد دنیا و از خدا دور شوند پس موجه گفت تو بزکری و باید تو را و در سلیمان گفت بلکه بدیدم و در
 بزکری است هر است از من موجه گفت پس حرف اسم تو را یک حرف پاره تو کرده اند از حرف اسم بدیدم تو سلیمان گفت
 بنده ام موجه گفت از برای آنکه چون بدت نسبت ترا اولی جرات ردل او تمام میداد جرات خود را بپشت خدا مذاوا
 کرد پس از سب او را و در نامیدند و چون تو از آن جرات سالی تو را سلیمان میگویند اما جرات بدیدم تو سب کمال او شد
 امید دارم که تو نیز بمرتبه کمال او برسی پس موجه گفت میدانی که خدا چرا بار را از میان ما بر مخلوق خود در فرمان تو
 کرد ایند سلیمان گفت بنده ام موجه گفت از برای آنکه بدانی که ملک تو را با دانست اعتبار را می نماید و اگر همه چیز ما را در
 دنیا خدا در فرمان تو کند چنانچه در او در فرمان تو کرده است هر آنچه هر از دست تو بدد خواهد رفت چنانچه بار دست
 کسی بنامد پس در این وقت سلیمان بستم فرمود و خندید از سخنان آن بفرز لطیف و لسان جناب مقدم الهی را نسبت بدیدم
 ملاحظه نما که درجه مرتبه است و ایشان را چه دو سه با هم اندک میگرداند موجه صنف او و اعلا سلیمان با آن عجلتشان
 میاز ناموران عجب خود بیخود میخوردند در اساس منیع جلالت رفت ایشان بنده اند در همه احوال نزد خداوند
 ذوالجلال و مقام نیک و نضرع و اقبال بوده باشند سبحانه و اعظم شأنه و اجل شأنه چنانچه بدیدم و سندی معتبر از حضرت
 صادق منقولست که روزی حضرت سلیمان را چنانچه از او برای طلب باران بعصر رفت پس گذشت موجه گفت که ناگه ای خود را
 بین کردی بود بر زمین و دست تو آسمان بلند کرده بود و میگفت ما خلقیم از مخلوقا تو و مناجیم بر روی تو پس ما را مواخذه نما
 و هلاک کن بگامان فرزندان دم و باران از برای ما بفرست پس سلیمان با صاحب خود فرمود که بر گردید که شفاقت دیگری را
 در حق شما قبول کردند بروایت بگویم شما را پس گفت دیگری را و آن دادند و بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین منقولست که این
 کاکلی که بر سر قبر بعضی موجه است از دست الهی حضرت استمان است سبقت آن بود که روزی مادام خواست که خفت شود
 و ماده قبول بتهکیر پس این زکفت که اشاع ممکن که من مطلوب ندارم بفرز آنکه از ما فرزند نگیم رسد که ذکر حق بگردد پس مایه
 راضی شد چون خواست که تخم بگذارد نواز آن فرسید که در کجا میخواهی تخم بگذاری گفت میخواهم که در شوم ز راه تخم بگذارم تو گفت
 من چنین مصطلح بدانم که تخم را از یک راه بگذاری که کسب که تو را ببینند ندانند تخم گذاشته بلکه کان گذر که برای دانه بر چیدن نزدیک
 و اما مدتی پس نزد یک راه تخم گذاشت و بر روان نشین چون نزد آن شد که جوجه بر آورد ناگاه شوکت سلیمان پیدا شد که با فکر
 بیابان مرغان بر سر و ساهد افکنده اند پس مایه بخت خود گفت که اینک سلیمان با لشکرش پیدا شدند و این بیستم از آنکه تخم مرا
 با مال کنند زکفت سلیمان درجه است با نرد تو چیزی هست که برای جوجه خود بخوان کرده باشی گفت جلی ملخی دارم که برای جوجه خود
 بنهان کرده ام با تو چیزی دیگر که کشت جلی من خرمالی دارم که از بیجان کرده بودم و برای جوجه خود نگاه داشته ام پس مایه گفت
 که تو خرمال خود را بردار و من ملخی خود را بر میدارم و هر دویم بر سر راه سلیمان و این مایه را بخند و او بگذاشتیم زیرا که او مگر نیست که
 هدیه داد و دست میداد پس مایه را از بیخار خود گرفت مایه ملخی را با آنها خود گرفت پس بر او ذکر نمود و بر سر راه انحضرت آمدند
 و انحضرت بر تخت خود نشسته بود چون نظر مبارکش بر ایشان افتاد دست راست خود را کشود تا بر آن نشسته دست چپ خود را کشود
 تا مانده بر آن نشسته از احوال ایشان سؤال نمود چون احوال خود را عرض کردند هدیه ایشان را قبول فرمود و لشکر خود را بجا
 دیگر کرد ایند که خبر با ایشان و تخم ایشان فرستاد دست مبارک خود را بر سر ایشان کشید و در جاکت بر ایشان کرد پس از پنج
 عزت بر سر ایشان از برکت دست الهی انحضرت بهم رسید و اول گوید که در این قصه و قصه مورد مکنش تو هم ایشان از لشکر
 سلیمان با آنکه انحضرت بالشکر خود در راه مینشاند از چشم هجوم نظر بر آن بوده باشد با تو هم اینک با داد و انجاء با طفره نشاند
 با اینک در انوقت انحضرت بر زمین سواره مینشاند و در دست سابق از قصه موجه جواب بگویم این شبه ظاهر بود
 غافل باش و بروایت بگو منقولست که خرج مفری که روزی حضرت سلیمان گفت که بود پس جواد از جوانان دیار و در سر بر آورد
 و گفتای سلیمان از من در اینها گفت که حضرت سلیمان فرمود که از وقت بگامه لشکر خود را برای او حاضر کردند در کار در بانا
 مانند کوه عظیمی شد پس انماوی سر از دنیا بیرون آورد و همه از وقت را خورد و گفتای سلیمان تمام خوت من کو این بسوزان خون
 بگردن من بود پس سلیمان تعجب کرد و فرمود که ابا در در پاشل تو جانور در روزی که مت گفتن از آن که دستند مثل من پس

این کتب مطهره را در روز شنبه و عصر
 از این کتاب
 و کتب دیگر
 در روز شنبه و عصر
 از این کتاب
 و کتب دیگر

این کتب مطهره را در روز شنبه و عصر
 از این کتاب
 و کتب دیگر
 در روز شنبه و عصر
 از این کتاب
 و کتب دیگر

روز شنبه و عصر گذشتن ازین کتب مطهره

سلیمان

در بیان فضیلت کشتن آنکه در بوم است

سلمان گفت سبحان الله الملك العظيم و در روایت دیگر نقل کرده اند که روزی کشتن نوری یا ماده خود گفت که چرا نمیکند باقی
 جفت شوم اگر خواهم بقیه سلمان را ببقای خود میتوانم بکنم و در روایت دیگر با او گفتیم چون باد سخن آن را بسمع شریف سلمان رسانیدند تبسم
 و حکم فرمود که هر دو را حاضر کنند پس بگفتن از خطاب نمود که با آن دعوی که کردی بعمل نتوانی آورد گفتند یا رسول الله و
 لیکن ادعی خود را زینت میدهند عظیم مینمایند زدن خود و عاشق با ملامت نمیتوان کرد و آنچه میگوید پس سلمان با ماده خطاب
 فرمود که چرا با او مضایقه میکنی در آنچه میگویم حال آنکه او معشوق و محبت تو میکند کجاست آنکه گفت ای پیغمبر خدا او دوست من
 دروغ میگوید دعوی باطلی میکند که با من دیگر برادریست پس سخن آن کجاست در دل سلمان اثر کرد و بسیار گریست و چهل روز
 از بیکد خود بیرون بنامند دعا میکرد که حق تعالی او را از لوث محبت من خود پالان کند و مخصوص محبت خود کرد و اندوخت و روایت دیگر
 وارد شده است که روزی سلمان مشبهه که کجاست آنکه با ماده میگوید که نزدیک من بیانا با تو جفت شوم شاید که خدا لیسری تا اگر
 فرماید که یا خدا بکنده ما پیر شده ایم حضرت سلمان از سخن او تعجب کرد و گفت این نیت خیر از کجاست از پادشاهی من بهتر است بود
 بلسلی خوانند و در قصر میگردید سلمان گفت که میگوید که من نمیخواهم که بخورم پروا ندارم اگر دنیا نباشد فاخته صد از گفت میگوید که
 این خلا بق خلق شده بود نه طلوس صد از فرمود که میگوید هر چه میبکشی جز اسپاچی و صد صد اگر در فرمود که میگوید که کسی که در
 نکند او را درم نمیکند صد که جانور است که در خطا اسپا باشد صد از فرمود که میگوید اسپا کفندی گناه کاران و طولی صد از فرمود
 که میگوید که صد نده میبرد و هر تو کهنه میشود و پرستی خوانند که فرمود که میگوید که کار خیر پیش بفرستند نامزد او را بساید
 کوثر خوانند فرمود که میگوید که سبب حاجتی الا علی ملاسه وانه و فرمود خوانند فرمود که میگوید سبب حاجتی الا علی و فرمود که کلاغ
 بر حشاران نفرین میکند و کور کور میگوید کل شیء فالک الا وجهه یعنی هر چه ملان میشود غیر ذات مقدس حقتهم و اسفرو میگوید
 هر که ساکن شد سالماند مسینه بنام میگوید وای بر کسی که همت او بتحصیل دنیا مصرف باشد و فرغ میگوید سبحان ربی القدر من باز
 میگوید سبب حاجتی بخدا و در زاج میگوید اللهم علی المرث استوفی فی کل شیء در بیان قصه آنحضرت است با بلقیس و علی بن ابی طالب
 روایت کرده است که چون حضرت سلمان بر تخت خود نشست جمیع مرغان که حقتهم سفر او کردند بودند حاضر شدند و سایه میافکند
 بر سر که نزد تخت آنحضرت بود پس چون همه دعا بگفتند همان مرغان و از جان افتاب برداشتن آنحضرت ناپدید شدند بجانبا لافتر کرد و
 راند بدینجا بجه حقتهم فرموده است که و تعقد الطیر فقال مالی الاری الهدی هدام کان من الغائبین یعنی جستجو نمود همه در این گفت
 مرا نمی بینم همدان بلکه او غایب است حاضر نیست عذبتی عذاب است یا الله او را عذاب خواهم کرد عذاب سخت مرویت که یعنی بر سر
 رامیکنم و در افتاب میانم از او لاذ بجهت با او را ذبح میکنم اولهاستی بساطان بین پای او رد برای من سختی قوی و عذاب ظاهر فکوهی
 بسید پس مکش کرد آنکه زما که همدید پیدا شد و سلمان از او پرسید که چا بود فقال لظمت بالخطیبه و جئت من سبب اینها یعنی پس
 گفت همدید که دانستم و علم من حاله کرد بچیزی که علم تو با حاله نکرده است و او را از برای تو از جانب من سبب اینها یعنی
 که در آن شکی نیستی و جدت امره تملکم و او بیت من کل شیء طاعرش عظیم بد رستی که من یافته زنی را که پادشاه ایشان یعنی
 بلقیس دختر شراجل بن مالک او داده شده است از هر چه که پادشاهان را احتیاج میباشد او را هست سختی بزرگی و جدت او
 پس چون الشمس من دون الله و یافتم او را و قوم او را که سجده میکنند از برای افتاب یعنی از خدا و زینتم الشیطان العالم فصدم من البیتل
 فهم لا میبندن لا بسجدوا لله الخیر الخیر فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون و ما تعلمون و زینت داده است از برای ایشان شایسته
 اعمال فجهت ایشان را این منع کرده است ایشان از راه حقیر ایشان هدایت نمیباید و خود زینت داده است برای ایشان که سجده
 نکنند بر خدا و ندانند که بیرون میاورد و چهره ایشان را در اسماها و زمین میندازد آنچه میبکشد و آنچه اشکار میکند الله لا اله
 الا هو ربنا المرش العظیم خداوند عالم است که بجز او خدا نیست و پروردگار عرش عظیم است که منتظر اصدف است که از کاذبین
 سلمان گفت که بزود نظر خواهیم کرد که با او است گفته با بونه از دروغ گوینان از سبب کجایی مندا فالقه الیه ثم قول عنهم فانظر ماذا
 بر چون بین نامه مرا اینک پس بیندازان را سبب ایشان و نهان شو پس به بین که با یکدیگر در باب این نامه چه میگویند و اینها
 المده فی القی القی کتاب کریمانه من سلمان و انه لیس الله الرحمن الرحیم الاصل او علی و اتونی سلین و علی بن ابی طالب روایت کرده است که همد
 گفت که او بر تخت عظیمی نشسته است من داخل تخت او نمیتوانم شد سلمان فرمود که نامه را از بالای قبه او نینداز پس همد
 بشهر سبا و از روزه قصر بلقیس نامه را بدامن او انداخت چون نامه را خواند و سید و سفا لشکر خود را جمع کرد و گفت آنچه خدا

سخن ۲۰۴۷

در بیان

در بیان
 فضیلت کشتن آنکه
 در بوم است

مخبر

در بیان
 فضیلت کشتن آنکه
 در بوم است

یاد

در بیان قصد کشتن خیر بود مؤمنان

مخبر
۴۴۰

بسیار است که در این کتاب

در بیان کتب و کتب و کتب و کتب

در بیان کتب و کتب و کتب و کتب

مخبر
۴۴۰

با دفرموده است که اگر چه اشرف لشکر من بدست تو که انداخته شد بگویند نامه گویم بزرگوار و علی بن ابراهیم گفتند که بعضی گفته
 شده و از حضرت صادق منقولست که از کرامت نامه انکه سرش را مهر کنند بدست تو که ان نامه است از سلمان و در ابتدا ان نوشته
 است بسم الله الرحمن الرحیم و منقولست که سرش را بنگرد و بکند و بپاید بگویند من سلام آوردند کان و انصار کشتگان قال با ایها
 الملوه اتقوا امری ما کنت تعلمه امر حق نشد و ان بلقیس گفت ای بزرگوار ان فتوی بصد مرا بدکار من نبودم جرم کند و موا
 کنته امری را اشما حاضر غوید و الا نحن اولوا قوه و اولوا بائرش شد و الا امر الیک فانظری ما اذا انما من کفند ما صاحب قوتیم حتما
 با سر و شیاعت عظیم منیم و امر بگویند و انچه با انست پس نظر کن که چه سفروانی ناما اطاعت کنیم و شیخ طبرسی روایت کرده است
 که سرکرده لشکر او مسجد دوازده نفر بودند که با ایشان مشوره میکرد و هر یک سر کرده هزار نفر بودند از لشکر بان وقت
 ان الملوک اذا دخلوا قریة افسد ما وصلوا العرة اهلها الة و كذلك یفعلون بلقیس گفت بدستی که پادشاهان چون داخل
 شهری میشوند طمس میکنند اهل انرا و عزیزان اهل ان شهر را ذلیل میکردانند پس خدا صدیق قول او فرمود که چنین میکند
 پادشاهان و خدا ایشان پست چنین تعبیر کرده است علی بن ابراهیم روایت کرده است که پس بلقیس بقوم خود گفت که اگر این سینه
 از جانب خدا چنانچه دعوی میکند پس ما را تاب مقاومت نیست چرا که بر خدا غالب نیستون شد و انی مسئله الهم هدیه فنا ظنوا به
 بر وجه الرسول و بدستیکه من میفرستم بسوا ایشان هدیه پس انظار میبرم که چه خبر میاورند رسولان من علی بن ابراهیم گفته است
 بلقیس گفت که هدیه میفرستم اگر پادشاهت میل بدینا میکند هدیه ما را قبول میکند خواهیم دانست که قدرت ندارد بر ما غالب شود
 پس حقه برای حضرت سلمان فرستاد که در ان حقه گوهر کرمانی را بزرگ بود و رسول خود گفت که بگو با وی انرا و انرا من گوهر را سوخ
 کند چون رسول ان دانه را نیز انحضرت آورد و پیغام بلقیس را رسانید سلمان گوئی را حکم فرمود که رشته را در دو تها گرفت و از آن
 را سوخت کرد و در شعله از طرف دیگر بر وزن برد فلما جاء سلمان قال لمد من جال فما انانی الله خبر مما اتکم بل انتم هیئتیکم نفرحون پس
 رسول بلقیس نیز مسلمانان گفت که با ما را مدار و اعانت جال خود میکند پس انچه خدا بمن عطا فرموده است غیر است از انچه پادشاه
 داده است بلکه شما هدیه خود شاه میباشید و با رجع الهم فلنا یتیم بچود لا مثل لهم با و انخرجه من انما اذله و هم صاغرون یعنی هر که
 ماهدیا که آورده بسوا ایشان بل البته من خواهم آمد بسوا ایشان بالشکری چند که ایشان را تاب مقاومت نمانده باشد بیرون خواهم
 کرد ایشان را از شهر خود بامذکت و خوری و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون رسول بلقیس بسوا او برکت عظمت شکوت و قوت
 سلمان را برای او بیان کرد او دانست که تاب بر او و مقاومت ندارد و انقباضا و اطاعتا بجان انحضرت روانه شد چون حق تم خیر از سلمان
 را که او متوجه کرد به ما هدیه نیز بیک سینه است انحضرت بچینا و شهاطین که در خدمت او میبودند گفت منخوم پیش از انکه بلقیس داخل
 شود تحت او را نزد من ماضیسان بدینا چنه خشم میفرماید قال با ایها الملوه ایکم یا بنی بصره شهاطلن با توفی مسلمانان گفت
 ابکره اشرف بزرگان لشکر من کدام پلکان شما بود تحت او را نیز من پیش از انکه سیاندا نقیبا کشتگان و اسلام آوردند کان قال
 حضرت من الجن انما اتیک به قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین گفت خبثت متر صاحب قوی انچه که من میاورم انرا بر
 تو پیش از انکه از جا خود برخیزی بدست تو که من بریر داشتن ان تحت تو انا و امین پس سلمان گفت که از این رود تو میخوام قال الذی هدت
 علم من الکتاب انما اتیک به قبل ان یقول الیک طرفک گفت انکی که نور او علی از کتاب یعنی لوح محفوظ پاکتا های آسمانی بود که اصف
 بر خیا و زبیر انحضرت بود و اسم اعظم میباشند که من میاورم ان تحت را برای تو پیش از انکه هدیه بزم زنی پس خدا را بنام تو را خواند
 پیش از چشم زدن سلمان تحت بلقیس را از او تحت سلمان بیرون آورد فلما راه مستقر شدند قال هذا من فضل ربی لبونی و انکر
 ام اکفر من شکر فاما انکر انفسه و من کفر فانه ذی غی کریم چون سلمان تحت را بد قرار یافته نزد خود گفت انرا از فضل و احسان خود
 منشا امتحان نماید که با شکر میکنم او را با کفران نعمت او میبایم و هر که شکر کند خدا را پس شکر نکند عاست مکر از برای نفس خود
 هر که کفران کند نعمت خدا را پس بدست تو که پروردگار من به نیاز است از شکر او و صاحب کرم و بزرگوار است قال انکر و الهاعر شها
 نظرو انست ام تکر من الذین لا یهدون گفت سلمان که تعبیر هدیت تحت او را نامه بستم که ابا زبیر کی ظلمات و هدایت میباید که
 تحت او ستها از انها خواهد بود که هدایت بینا بند فلما جات قبل هکذا هر شک انکانه هو و اتینا العلم من قبلها و کما مسلمین پس
 چون آمد بلقیس نیز مسلمانان با او گفتند با چنین اشعرش تو گفت کویا انست پیش از این مجزوه علم پیغمبر و حضرت تو میباید ارشد
 بود و بود هم اسلام آوردند کان صدها ما کانت بعد من روز الله انها کانت من قوم کافرین و منع کرده بود او را از ایمان آوردن

مخبر
۴۴۰

روایتی از جناب بلقیس در سبک علی بن ابی طالب

اینچه میسرستند بغیر از خدا با مانع کرد خدا با سلیمان او را از آنچه میسرستند بغیر از خدا بد دست که او بود از جماعتی که فریاد قبل
 لها دخل الصبح ظلمه وانه حبه نجه و کشف عن ساجتها قال انه صرح مترجم من قوابل الشدق فی ظلمت فنی و اسلمت مع
 سلیمان که در آن عالمین و علی بن ابراهیم روایت کرده است که پیش از مدتی بلقیس سلیمان امر کرده بود جهان را که خوانده از
 شیشه برای او ساخته بودند و بر روی آب گذاشته بودند پس بلقیس آمد کفشد با او که داخل شود در عرشه قصر پس او مکان کرد
 که است جامه خود را از ساقها خود بالا کرد پس ظاهر شد که مو بسیار بر ساق او بود پس سلیمان گفت که این عرشه است
 که از شیشه ساخته اند و آب نیست بلقیس گفت که من متم کرده بودم بر نفس خود که غیر خدا را میپرستیدم و اسلام آوردم و مسقا
 شدم با سلیمان برای خداوند که پروردگار عالمیانست و علی بن ابراهیم روایت کرده است که پس سلیمان او را بعد خود در آورد
 و بلقیس بخت شرح جسر به بود و شیطا بن را حکم فرمود که چیزی بسازد که مور از پای او زایل گرداند پس همها با بعل آوردند و نو
 را برای او ساختند پس هم و نوره از چهره ما پست که شیطا بن برای بلقیس ساختند چنان استیجا که آب بگرداند در زمان
 آنحضرت هر سید حضرت صادق فرمود که از جمله علوم که حقیقت سلیمان عطا فرموده بود دانستن جمیع لغتها و زبان
 مرغان و حیوانات و درندگان بود چون هنگام جنگ میشد بفارسی سخن میفرمود و چون بجای یون می نشست برای شوق
 لشکر یا نعمال ملک خود بلف روی سخن میفرمود و چون با زنان خود خلوت میفرمود بزبان سرپانی و نبطی سخن میگفت
 چون در مجلس بیاد خلوت میکرد با پروردگار خود بلف عربی مناجات میکرد و چون بر مسند شریف خضا و حکم و امر فرمود
 ملوک و اهل بیت مکن میشد بلف عربی سخن میفرمود و مؤلف گوید که در کیفیت حاضر شدن تحت بلقیس از آن مکان بعد از
 زمان قبل خلافت جوی گفته اند که ملائکه از درگاه او آوردند بعضی گفته اند که با درگاه او آوردند بعضی گفته اند که حقیقت
 سر بود از آن تخت فرار داد که خود آمد بعضی گفته اند که خدا او را در مکان خود معدوم کرد مثل آنرا بعدت کامله خود در این
 مکان موجود کرد و آنچه از احادیث معتبره و ائمه ظاهر میشود یکی از دو وجه است اول آنکه حقیقت قطعه زمین که در میان مکان حضرت
 سلیمان و زمینی که تحت آن قرار داشت بود فرود بود و زمین تحت حرکت کرنا تحت سلیمان در ساینده زمین برکت زمینها و یکی
 بحالت اولی بود که کسی گوید که بناها و عمارات و حیوانات در رخشان که در این مابین بودند جدا شدند چو بانگ که
 میگفت که خاتم بقدرت کامله خود آنها را بجانب است جبهه حرکت فرموده باشد که چیزی محاذ تحت مانده باشد و هم آنکه حق
 تم تحت از زمین فرود بود و از زمین آن را حرکت فرمود تا بر تخت سلیمان رسید از آنجا بیرون آمد و این وجه بعقل نزدیک است
 و هر دو وجه در احادیث معتبره وارد شده است چنانچه بعد از حضرت صادق منقولست که وزیر و وصی سلیمان با اسم اعظم خدا تکلم
 نمود پس فرود رفت آنچه در میان تحت سلیمان و تحت بلقیس بود از زمین هور و ناهور تا زمین آن تحت زمین است و سلیمان
 تخت را کشید زمین برکت در کمتر از چشم زدن سلیمان گفت که چنان خیال کردم که از زمین تحت من بیرون آمد و با حادیت صحیح
 معتبره است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام علی نقی صلوات الله منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم هست نزد صفت
 و ز بر سلیمان یکی از آنها بود که تکلم بان نمود که شکافته شد با فرود رفت آنچه از زمین میان او و تحت بلقیس بود تا بدست خود تخت
 گرفت و بر فراز آن یکدو و قطعه زمین بیکدیگر رسید تحت آن قطعه با این قطعه منتقل شد در کمتر از چشم زدن زمین بحال
 خود برکت از آن اسما اعظم هفتاد و نهار خدا بیا داده است یکی حضور خداست که با خدا از خلق خود نداده است و در حدیث معتبره
 منقولست که شخصی از حضرت امام موسی بر شد که با جمیع علوم پیغمبران به پیغمبر اخوان زمان بپوش خواهد میداد نام آنحضرت بود
 که بلوغ خدای پیغمبری را بسوی نکر باشد است مگر آنکه عهد از او را تا است روی گفت عینی مرده رنده میکرد باذن خدا فرمود
 راست که حق سلیمان نیز زبان مرغان را میفهمید رسول خدا جمله این منزهات را در بود پس فرمود استحق که سلیمان طلب دهد که چون
 نیافت او را در جای خود بنشیند گفت این خدا از او یاد کرده است از برای آن غضب مد که او را برای لالت میکرد و باو محتاج
 بود پس همه مرغی بود و باو علی دان بودند که سلیمان نداده بودند حال آنکه با او موران جباران و ادبها و یون و تیران
 همه در همان او بوگنداب دادند و پوه نمودند و منع از آمدن و حقیقت در قرآن میفرماید که اگر قرانی هست که کوهها را
 بان بر او میبویانند و زمین را بان یاره یاره میتوان کرد و مردها را بان زنده میتوان کرد این قرآن و ان قرآن نورانی
 و ما اب را در زبر و ما میدانیم و در کتاب خدا چند آیه هست که برای امری که بخوانیم آن حاصل میشود و بسند معتبر منقولست

ص ۱۴۹

روایتی از جناب بلقیس در سبک علی بن ابی طالب

روایتی از جناب بلقیس در سبک علی بن ابی طالب

که خبری

در بیان مواعظ و حکام و چه با حضرت نازل گردید

ص ۲۴۹

کتاب جامع در بیان مواعظ و حکام

در بیان مواعظ و حکام

مشافه

که بچون آنکه موعظ و حکام با سلمان مطاب بود علم اصف بر پیر و پیران حضرت امام علی علیه السلام و در آن کوی که علی از آنجا
 نزد او بود اصف پس بر چنان بود و سلمان عاجز نبود از دانستن آنچه اصف میفرمود و لیکن موعظت که حضرت اصف را بر چنان
 او بیان ظاهر کرد و آنکه بدانند اصف بعد از او جت خدا و مظلوم او خواهد بود و آن علم اصف از علوی بود که سلمان با او سپرد و
 با موعظت او لیکن خدا خواست که علم او ظاهر شود تا در امامت و اختلاف نکند چنانچه در حقیقت او در سلمان از احکام کرد و موعظت امام
 و پیغمبری او را بعد از او دیدند از برای آنکه در عین خلاق و بلند منقول که حضرت صادق فرمود که چگونه انکار میکنند
 امیر المؤمنین را که فرمود اگر تو هم میتوانی این یا خود را بردارم و بر سینه موعوبه بزخم در شام که او را از بخش سر نکون ببندد
 و انکار میکنند آنرا که اصف صی سلمان بپوشید زدن تحت بلعین را گرفت و نیز در سلمان حاضر کرد و ابتدا با پیغمبر ما بهتر از پیغمبر
 نیست و موعظت برین او بسیار است با او پیغمبرها را از اکثر اوصی سلمان میدانند خدا حکم کند میان ما و میان آنها که انکار حق ما
 میکنند حضرت را از انکار میشوند و در روایات معتبر دیگر منقول که ابو جعفر از حضرت صادق پرسید که چرا سلمان از میان سایر
 مرغان همدردانقتد نمود فرمود که برای آنکه همدردان در زین بین میباید چنانچه شمار و غن را در میان شیشه می بیند پس
 ابو جعفر خندید حضرت فرمود که چرا میخندد گفت آنکه ابی در زین بین می بیند چرا دام را در زین پرهاک می بیند تا در دام می افتد
 حضرت فرمود که مگر نمیدانند که قضا و قدر بر ایشان است در دعا نوره منقولست که خدا رحمت فرستد بر سلمان بن داود چنانچه
 ما را امر کرد بنور و بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری منقولست که حقیقت مخصوص کرد اینند محمد را بسوره فاتحه الکتاب با او
 نکر دایند حد از پیغمبرش را بغیر از سلمان که لبم الله القوم الرجیم و از این سوره با او عطا فرمود چنانچه حقیقت یاد کرده است که او در اول
 نامه خود نوشته بود مؤلف گوید که خرابی بسیار در این قصه در کتب مذکور است بعضی در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و چون
 با ساند معتبر روایت نشده بود در این کتاب کتفایر و آبا معتبر کردم **فصل چهارم در بیان مواعظ و حکام**
 و وجهها که بر حضرت نازل گردید و نوادر احوال آنحضرت است تا وفات آنحضرت و آنچه بعد از وفات آنحضرت ساختند حقیقت منبر ما
 که در او در سلمان از چکان در الحرت از نقشه غم القوم و کمال حکم شاهدین فهمنا ما سلیمین و کلا ایتنا حکما و صلا
 و یاد کن او در سلمان را در وقتی که حکم میکردند در دادگاه هنگامیکه در شب کوفسند قوم در آن دراعت جریده بود و ما
 بودیم من حکم الهی حاضر و دانایان پدید حکم را در سلمان و هر یک را حکم دادانی داده بودیم بسند حسن از حضرت صادق
 منقولست که در بنی اسرائیل مرتد بود و او را باغ انگوری بود و کوفسندان مشغول به ربان باغ افتادند و افتادند که در بنی اسرائیل باغ صفا
 کوفسند را بر افه آوردند بخدمت او و پیر او در کفش برودند از سلمان تا حکم کنند میان ما چون محمدت آنحضرت رفتند فرمود که
 اگر کوفسندان صلح فرود خشم را خورده است بر صفا کوفسندان لازم است که کوفسندان را با صفا باغ بدهد با هر فرزندی که
 آنهاست اگر موعظ و رضایت کرده است اصل درختها بحال خود منبسط فرزندان کوفسند را بسیار بد صلاح باغ بدهد و اصل
 کوفسندان را و حکم داد و نیز چنین بود و لیکن موعظت که بنی اسرائیل بدانند که سلمان بعد از او وصی است و اختلاف در حکم نکردند
 اگر اختلاف میکردند حقیقت منبر فرمود که و کمال حکم شاهدین در حدیث معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هیچ
 حکم نکردند بلکه با یکدیگر گفتگو میکردند و انتظار میجوید که بشنیدند پس حقیقت سلمان حکم این قصه را وصی نمود تا حضرت
 او را ظاهر کردند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که امامت بعد از آنست که خدا که از برای ما حق مخصوص مقرر کرد اینها
 است و ایشان را نام برده و پیشین کرده است امام را ایشان نیست که امامت را از امام بعد از خود که خلا مقرر کرده است بگرداند
 شود دیگری بدست کسی که حقیقت وصی نبود شود و او که وصی از اهل خود برای خود قرار داده زیرا که در علم من گذشته است و لازم
 کرد اینها که هر پیغمبر را که مشهور کرد نام البتد از برای اوصی از اهل او قرار دادم و داد و چند فرزند داشت و در میان آنها افضل
 بود که ما در شر را بسیار دوست میداشت پس فرمود بنزدان رفت گفت حقیقت کسومین وصی فرموده است که وصی از اهل خود یکدیگر
 ان زن گفت که فرزند مرا وصی خود بگردان داد و گفت من نیز او را میگویم و در علم محتوم الحوجان بود که سلمان وصی او باشد پس
 حقیقت وصی نبود پس او که قبیل نام در پیشین کردن وصی امر من بود پس بعد از آنکه زوالی دو شخص نیز او را موعظت کردند
 در باب کوفسندان و باغ انگوری حقیقت می نمود و او که فرزندان خود را جمع کن پس هر یک از آنها که در این قصه بحق حکم کند او بعد
 تو وصی تو خواهد بود پس او در فرزندان خود را جمع کرد و چون هر دو خصم را میخواستند جمع کرد و بیوت هر دو خصم نکر کردند سلمان

گفت

فصل در بیان مباحث و مسائل

کتاب صاحب باغ بن کوفتند در وجه وقت داخل باغ تو شدند گفت در شب فرمود که حکم کردم بر تو ای صاحب کوفتند که در
 و بیستم کوفتند خود را در این سال بصلح باغ بگردانی با و گفتند حکم نکردی که کوفتند همان صاحب باغ باشند چنانچه
 علی بن اسیر بن حکم میکنند سلیمان گفت که درخت از اصل کنده است بلکه سال بگریم و خواهد بود و همین می توانست
 با خود است پس باید که حاصل سال کوفتند از او باشد و اگر درخت از او بیخ کنده بودند بابت که کوفتند را با او بود
 پس حتم می فرستاد بود که حکم حق است که سلیمان کرد با او در تو امری با خواست و ما امر دیگر را خواستیم پس او در
 زن خود رفت و گفت ما از آن امری داشتیم و خدا او را داده و مگر داشتند که آنچه خدا می خواست ما را رضی شدیم با امر خدا و منقاد
 شدیم حکم او را و قولت گوید که اکثر اصل است این به را چنین تفسیر کرده اند که همان داود و سلیمان از آن شد و حکم این واقعه و
 با جتاه حکم کردند اجتهاد سلیمان دست تو بود و با این قضیه متمسک شده اند که اجتهاد پیغمبران جائز است چون بدلا بل و تصور
 ثابت شده است و اجامی بلکه ضرورت مذمبه شده است که پیغمبران خدا بظن و گمان و اجتهاد سخن نمی گویند آنچه می گویند با علم
 قطعی و وحی و الهام یعنی بر ایشان ظاهر کرده است پس باید که اختلاف در میان ایشان نباشد و باید که دلالت بر اختلاف
 ندارد و احادیث معتبره دلالت کرده است بر آنکه حضرت داود چون خواست حضرت سلیمان را ظاهر کرد و دانند بر حق است این حکم را
 با حضرت گذاشت حکم واقع را و او بگفت خطای بی اسیر بن را در حکم که برای خود می کرد و بر ایشان ظاهر کرد و دانند با آنکه چون این قضیه
 ظاهر شد منتظر و می کرد بدست حتم این حکم را سلیمان وحی نمود حضرت را ظاهر کرد و دانند و بعضی از احادیث که دلالت میکنند بر
 داود با سلیمان در این قضیه محمول بر قیاس است با این که بجز ظاهر رسیدن حضرت معارضه می فرمود که بود بکران حقیقت
 و فضیلت سلیمان ظاهر شود اگر چه محتمل که این حکم در آن زمان منسوخ شده باشد حکمی که داود فرمود از جانب خدا مقرر شده باشد با این
 نسخ حقیقی در زمان پیغمبران خبر اولو الامر میوز باشد با آنکه حضرت موسی غیر داده باشد که این حکم تا زمان سلیمان خواهد بود
 حدیث از امام محمد باقر منقول است که حضرت سلیمان فرمود که خدا بیا عطا کرده است آنچه بگردم عطا کرده است آنچه با ایشان عطا کرده است
 و بیا تعلیم کرده است آنچه بر مردم تعلیم کرده است و نکرده است پس بیافتم چیزی را جز از تو سپیدان خدا در حضورم و در وقت ایشان
 و میانند کردن در خروج کردن در حال توانگری در حال پریشانی و حق را گفتن در حال خوشنودی و در حال غصبت نضج عینا معنی
 الهی کردن بر هر جا و بند معتبر از رسول خدا منقول است که ما در سلیمان سلیمان گفت که این فرزند زهار که خواب در شب بسیار کند
 خواب بسیار کرد تا در پل پریشان و فقیر میگردد در روز عیاش و در حدیثی که منقول است حضرت سلیمان با فرزند خود گفت که ای
 فرزند زهار که بجاده با مردم میزند در آن منفق نیست موجب عداوت میگردد میان برادران مؤمن و بدست معتبر از حضرت
 صادق منقول است که حضرت سلیمان در وقت با خدا خود گفت که حتم ملک میبخشد است مرا که سزاوار نیست احدی را بعد از من و مسلط
 است بر من با و او را و چنان و موافق و اختیار او او منخاست پس سخن مرغان را و از هر چیزی بمن عطا فرموده است با این گفتا که
 مرا که امت کرده است بگریزناش بگذازد نکند اینده ام میفرم فراد داخل قصر خود شوم و بر بام قصر بر ای و بسوی ملکهای خود نظر کنم پس
 کسی را خدمت دهد که بنزد من آید تا بر من امری را در نشود که عیش و ساد مرا بگذرد تبدیل گرداند گفتند چنین باشد چون فرود
 شد با ما در صفا خود را در دست گرفت و بر بلندترین جایی از قصرش بالا رفت و ایستاد و تکیه بر صفا خود کرد و نظر میکرد بسوی
 ملکها خود و شاد بود و آنچه حتم با و عطا فرموده بود تا که از نظرش بر چون خوشتر بود یا کین جامه افتاد که از بعضی از گوشه
 قصرش پیدا شد چون او را دید گفت کی تو را داخل این قصر کرد امروز میخوامم که شما با هم بر غصبت که داخل شد آن جوان در جواب گفت
 پروردگار این قصر را داخل کرد و بر خصنا و داخل شد سلیمان گفت پروردگار قصر حق است آن از من پس بگو کهستی تو گفت
 منم و تو هم پروردگار آنچه کار آمده گفتا مدام که روح تو را قبض کنم گفت بسیار آنچه میخواستی بعل او که امروز میخوامم تو
 ساد من باشد خدا غنی است که شاد من در غیر آن قافله افزای او باشد پس ملک و روح مظهر انصاف و امتحان بود بر همان حال که بر
 تکیه داده بود پس در آنجا آمد و میخواست بر عا تکیه داشت مردم بسوی او نظر میکردند که کلاه میگردند که زنده است پس آنجا افتاد
 بر ایشان و اختلاف در میان ایشان بود پس در بعضی گفتند که او در این راه بسیار واجب است که او را به پرستیم و می گفتند که سلیمان
 را است بجا آوردن این مقام که میخواست بر او را در این راه بسیار واجب است که او را به پرستیم و می گفتند که سلیمان
 عطا انصاف و انصاف حضرت از قصر خود بر و افتاد پس چنان شکر گفت از خداوند را بر خود لازم کرد اینند از سبب عطا

و حکایت از آن است که در آن روز
 سلیمان

و حکایت از آن است که در آن روز
 سلیمان



در بیان فضل و احکام این شهر

صفحه
۱۰۴۳

و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است که شخصی از اشراف عیال بنی تمیم که او را عمر بن کثیف میخواندند نزد حضرت امیرالمؤمنین آمدند
 از شهادت آنحضرت پس در روزی گفت با امیرالمؤمنین مرا خبرها از قصه اصحاب سر که در کربلا همسایه بودند و منزهات ای ایشان
 در کجا بودند و ایستادند ایشان کی بودند است با خدا پیغمبر ایشان میگویند که اینها نه و بیچندین ملاک شدند زیرا
 که من در کتاب خدا ذکر ایشان را می بینم و غیر ایشان را می بینم پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که از حدیثی سوال کردی که کسی
 پیش از تو از من سوال نکرده بود و بعد از من کسی خبر ایشان را بتو نخواهد گفت مگر آنکه از من روایت کند و در کتاب خلیج
 آمده نیست مگر آنکه من تعیین از امهدانم و میدانم که در کجا نازل شده است از کوه و درشت در جود وقت فرود آمده است از شب
 و روز پس اشاره بسینه مبارک خود نمود و فرمود که در اینجا علم پیاپان هست و لیکن ملک کارانش کنند در این روز ایشان
 خواص شد در وقتی که زمان پندای عقیقت ایشان است که ایشان گوی بودند که درخت صنوبر را چه پندارند که از
 شاه درخت میکنند در پامان پس نوح دو کار چشمه عرس کرد بود که از چشمه در او کتاب میکنند و از چشمه را بکند
 طوفان از برای نوح بیرون آورده بودند و ایشان را برای انصحاب سر نامیدند که پیغمبر خود را در زمین دفن کردند ایشان
 بعد از حضرت سلمان بودند ایشان در آن شهر پرکار فری که ان شهر را در سر میکنند در بلاد مشرق واقع بود ظاهر ان
 شهری باشد که در این زمان در سر میکنند ایشان را با اعتبار ان شهر اصحاب سر میکنند که در آن زمان در زمین فری ازان پربان
 و شهرین تو نبود شهری بزرگتر و معتبرتر از شهر کما ایشان نبود نام شهر کما ایشان بود با ان و از روی و همز و اسفند
 و فروردین و اردیبهشت خود را در او و در شهر شهر بود و بزرگترین شهر کما ایشان اسفندار بود که یا تخت پادشاه
 ایشان بود و پادشاه ایشان تو کوز پیر غابور پیر پارتی پیر سافیر میزود بن کتفا بود که در زمان ابراهیم بود و ان چشمه
 و صنوبر در این شهر واقع بود در شهر شهری از شهرها موهومی از این صنوبر کشته بودند شهری از این چشمه که در کربلا صنوبر بزرگ
 جاز بود برده بودند تا الهانین و خنکها بزرگ شده بودند اب ایچشمه و درها که از چشمه جاری بود بر خود و چهار پا از خود
 حرام کرده بودند از ان پادشاه شدند میکنند این ایچشمه در کانی خدا ما ما است سنرا و انب که کسی از ذوق خدای خود
 کند بلکه خود چهار پا یا ان ایشان از فرس که شهر کما ایشان بود ان بورد ان پادشاه شدند در شهرها ان ماهها سال در کتفا
 ان شهرها بگردانید میکردند که اصل ان شهرها در پیشند نوردان صنوبر که در ان شهر بود و بزرگ ان صنوبر بوده از بزرگترین
 که انواع صنوبر در ان بود پس گویند ها و کوا که او در ان برای انداختن فریانی میکردند و هم جمع میکردند و انش در در اینها
 میانداختند چون دود و بخاران قربانها در هوا بلند میشد و میان ایشان و اسبان ما بلند از برای درختان جدا میکنند
 و میکردند نفع میکردند بگویند درخت که از ایشان خوشتر بود در این سلطان بلند درختها درخت را بزرگ در ان بود
 ان ساق درخت مانند سگاطلی فریاد میکرد که ای بندهکان من ان شما را خوشتر است پس خاطرها شما شاد و در کما شاد و من
 پس در ان وقت سر از جدا بر میداشتند شراب میخوردند و در ان نوع سازها را بنجه دره میاوردند و در ان وقت
 مشغول میشدند و طرب بودند و در کربلا خود بر میکنند با ان سبب هم آنها خود را با ان نایب استی که در انند چنانچه با ان
 و از ما میکنند عیال نام ان شهرها چون مرهای که عبد شهر بود میکنند ان پادشاه فلان شهر است پس این ماهها نام ان
 شهرها میشود چون عهد شهر بزرگ ایشان میدهد و بزرگ ایشان با ان شهرها میامند نوردان صنوبر بزرگ و چشمه اصل خاص
 و سرایه رفی از ان پادشاه که با نوع صنوبرها انرا زینت داده بودند بر سر ان درخت میزند و از برای ان سر پرده در ان شهر
 کرده بودند که هر در کما می مخصوص اهل کما ازان شهرها بود و از این ان سر پرده برای ان صنوبر جدا میکردند فریانیها
 انداخته میاوردند چندین برابر آنچه از برای درختان دیگر میاوردند و فریانیها میکنند این طایفه این پادشاهان درختها
 حرکت میدادند و از ان پادشاه با ان سخن میکنند و در ان پادشاهها میامند و ان پادشاهها را پادشاهها میامند و ان پادشاهها را
 ازان درختان دیگر ایشان را میامند از بزرگترین شهرها از بزرگترین شهرها از بزرگترین شهرها از بزرگترین شهرها
 هر و کما مشغول میشوند که در ان شهرها در ان شهرها در ان شهرها در ان شهرها در ان شهرها در ان شهرها در ان شهرها
 خود بر میکنند چون کما ایشان میامند ایشان خبر خدا را بطول انجام میدهند و در ان شهرها در ان شهرها در ان شهرها
 که پادشاهان نوردان خود را فرزند بقریبین مذک میامند و پادشاهان ماند و ایشان را بگویند خدای خود را و در ان شهرها

سبب آنکه این شهر را
تین و چیر
اصحاب سر
نامیدند

این شهر را
اصحاب سر
نامیدند
شاهان
مروان

در بیان قصه غنای ایشان

در روزگار او در گوشه بود ایشان پس با او نگرند پس بد که ایشان بسیار در کرامت و فضیلت خود در دنیا و در نصایح و از خوب
 خلق میدادند و چون بجای شد صلاح خود ملتفت میشوند هنگام عهدش بزرگ ایشان شد با جناب خود را می رساند که
 گفت بروند کار این بندگان تو تیر از تیر از کعبه و کافر شدن تو می و اختیار میکنند و در حق را می پندارند که از آن نفع ضرر
 نمی و بدین همه در غنای ایشان که پیر شدند خشک کن وقت و سلطنت خود را با ایشان بنمایند و زد بکر صبح شدند بدند
 جمع در غنای ایشان خشکند است پس در اینجا متعجب تر و سانشند و در فرقه کردیدند که می از ایشان گفتند که اینتر که در
 پیغمبر خدا اسما و زمین میکنند برای خدا شاکه اجد و کرده است که در شمار از جانب خدا شاکه اسما و خود بگرداند که
 دیگر گفتند که نه بلکه خدا شاکه غضب خشم کرده اند بر شما برای آنکه این مرد عیب ایشان را مدمت میکند و شما او را
 ممنوع می سازید پس این سبب من و طراوت خود را از شما بیخاک کرده اند تا شما از برای ایشان غضب کنید انتقام از این مرد بکشید
 پس هر اتفاق کردند بر مثل حضرت و انبویه چند کشته و هوای از سر بساختند اینها را بسکد بگردیدند که در وقت و عمق
 بزرگ که نزد درخت بزرگ ایشان بود در میان چشمه گذاشتند که متصل شد بزمین چشمه و ما نش از آب زمین بود پس ایشان
 را خالی کردند در میان انبویه رفتند چاه صبی در میان چشمه گذاشتند پیغمبر خود را در میان آن جا انداختند سنگ بزرگی بر همان
 جا افکندند چون آمدند انبویه را از میان آب بیرون آوردند تا آب وی از چاه بیرون شدند پس گفتند حال امیداریم که خدا شاکه
 از ما رضی شود که در بدنها کشته اند که تا ستر با ایشان میکنند و در بزرگ ایشان در فرقه کردیم که شاید که طرولت آنها برای ما
 پس در تمام آن روز صداناله پیغمبر خود را می شدند که با او در کافور و ساجات میکرد و میگفت پس بدین می نوی تکی او شدند خود
 اندوه سراپا در کم بر یکسوی چهار کس من و بزرگ قبض روح من بکن تا خبر کن اجابت شاکه ما را آنکه بر حلالی و صلوات پس ختم بسو
 جبرئیل می نمود که با بجزئیل این بندگان من که مغرور کشته اند بچشم من و این کرد بد انداز عذاب من غیر مر امید ستند و پیغمبر را میکنند
 کان میکنند که با غضب من مقاومت متبوند نمود با از ملک من و با شاه من پس من متبوند وقت حال آنکه من انتقام کشته از هر که
 بصیبت من کند انتقام من خود بودند که ناگادادند سرخی بر ایشان و زدید که چنان شدند تر میدند بر یکدیگر حبسند پس
 زمین را از ایشان گو کردی که در فرقه و ابری بسیار با اسرا ایشان آمد آتش بر ایشان باورید تا آنکه بدیدها ایشان که آتش
 چنانچه سر بر ایشان آب میشود پس پیغمبر بخند از غضب خود و لا فوه الا بالله العو العظیم و اذ استسبلا منقولست که
 در جافق بودند که از ایشان با یکدیگر ساخته میکردند پس از ایشان را هلاک کرد بعد از خود این با بود و قطب و تکی
 غنا است و معتبر از خنک و متی بر جعفر رواست کرده اند و شای پس در این روایت کرده است که اصحاب من و عکرمه بودند یکی از ایشان که
 بودند که حتم ایشان در فقرات با در فقره است اعلا با بدین بودند که سفندان بسیار شدند پس صالح پیغمبر بر ایشان در سفر
 او را گفتند باز و سوز و کوفه است و او را گفتند پس سوز و کوفه را با اولی چون رسول را گفتند بی بر ایشان حتم کرد و انما امر که ایشان
 بودند که طلبیدند از در با بجزئیل آمد نزد او آمد باز گفتند و کزند پس ختم با کفر است که ایشان را با جوانات ایشان بد با انداخت
 پس در مصالح ظلال و فقر و ظروف اموال ایشان را بر اصحاب خود ختم کرد و مثل نجاعت متعرض شدند از رفته را در با حوال صالح ایشان
 کرد پس حضرت و یوسف فرمود اما ای حاجق که ختم در قران ایشان را با فرمود ما شایر ایشان کرد می بودند و فری استند که از پس
 میکنند ایشان را با آن سبب صلیب من میگویند در میان ایشان پیغمبر این بسیار بودند که در وقت بود که در میان ایشان پیغمبر
 المرحوم نماید و در کشته آن فرود شاکه اند با چنان بود ما این از در با چنان را سینه و ایشان چلیپا را می پندند و بر و آت و بکر قران
 با کرم را می پندند چون سوزناش تمام میشد او را میگفتند بکر را خدا میگردند عرض فر ایشان سه فرسخ بود در هر شب روز بلند
 میشد تا نصف کو که ایشان بر سبب خیمت بود با و هر آن بلکه همین که از ملک ایشان میکنند شاکه است او را از ایشان
 بر میگشت پس ختم خیمت گاو پیغمبر بر ایشان میگویند که اینند و را گفتند پس خدا پیغمبر دیگر بر ایشان میگویند که اینند و را بصیرت
 مؤتذ که با این با او بوی نیز میبوی که سبب که معین او باشد پس در حواله کرد با ایشان در زمانه خدا چنانچه خود را است چون از
 در مقام مدینه آمدند ختم میبکاشند در وقت تمام افشاندن ایشان که از هر وقت بیشتر حلیج را با ایشان شاکه ایشان را
 در با متصل کرد که از ایشان بد و با وقت خیمای این فرود آمد را سوز و کوفه با تصدیر از ملک با بسکاشند از آنجا که در وقت
 بود خالی کرد بعد از ختم جبرئیل و الو است که هر چه و فری که در ملک ایشان بود خشک کرد و ملک من با فرشتا که هیچ

مغنا
۳۳

در بیان قصه غنای ایشان
 و در بیان غنای ایشان
 و در بیان غنای ایشان

در بیان غنای ایشان
 و در بیان غنای ایشان

در بیان غنای ایشان
 و در بیان غنای ایشان
 و در بیان غنای ایشان

چون

در بیان قصص و احوال شیخیه

صفحه
۱۵۵

در بیان احوال شیخیه
 و احوال شیخیه
 و احوال شیخیه
 و احوال شیخیه

شیخیه
 و احوال شیخیه

شیخیه
و احوال شیخیه

حیوانات ایشان را بشمارد و حساب و بود را امر فرمود که جمیع جامها و متاعها را ایشان را بیاوردند و هر کس که در آنجا
 امکنند و زمین را امر فرمود که طلا و نقره و زبرجد و مروارید و سایر اشیای باارزش را در آنجا بیاوردند و زمین را امر فرمود تا تمام
 کرد و آنها را برای او از زمین ببرد و خواهند آمد چون جمع شدند بیدار شدند و بدیدند که نه ایشان در آنجا طعام و نه کوفته و نه کافور
 بسیار نه فرش و نه ظروف و نه مال پس قلیل از ایشان بماند و در آنجا ایشان را هدایت نمودند و بشارت دادند که در کوهی بود که دای
 بسوا ایشان داشت بان غلغله بسیار بود و نجات یافتند و ایشان بیست و یک مرد بودند و در آنجا در دو سیر راهی که بر کوه خود ماندند
 ششصد هزار کس بودند همه از تشکی و کمرنگی بودند و احتکاز ایشان باقی ماند پس آن قلیل که با بمان آورده بودند بخواران خود
 بکشند و بدیدند که همه و بران و سر کون شده است و اهلش همه مرده اند پس از آنکه اهل آنجا بدیدند که بختند و نجات یافتند و فریاد
 و استغاثه کردند که حضرت زراعت را بگویند و ایشان را بشارت فرمودند که بمانند و ایشان را در آنجا هدایت نمودند و ایشان را
 کرد و سوگند یاد کردند که اگر پیغمبر بسوا ایشان بشود که در آنجا بماند و با او بماند و چون حضرت صدیق است ایشان را
 میدانست و ایشان فرمودند و در آنجا ایشان را چار کرد و بدیدند و باز از آنچه ایشان سؤال کردند ایشان عظام فرمود و ایشان پخته
 بنظر و باطن در مقام الحاح شد و بودند ایشان منفرض شدند از سبب ایشان که در هر سببند که بظاهر الحاحت بگردند و
 باطن منافق بودند پس خدا شمن ایشان را بر ایشان مسلط کرد و بدیدند که بسیار از ایشان را کشت و بران قلیل که ماندند با خود فرستاد
 که احتکاز ایشان باقی ماند و هر ما و منازل ایشان در عرض و بیست سال بساحت خراب فساد بود پس حضرت فرمود که بگردان
 آنکس که در منازل ایشان ساکن شدند سالها بساحت سداد بودند پس بعد از آن مرکب فواخس شدند دختران و خواهران و
 زنان خود را بعنوان مسلمة هدیه بسیار و بار و دست خود میدادند که با و در آنجا کشته و این را صله و احسان میدادند تا آنکه از این
 علی را مرکب شدند مردان با مردان مشغول و اولاد شدند و زنان از ترک کردند چون شش و بیست و نه خانها شدند و دختران ایشان
 خواهر خود که از تخم بیرون آمده است بصورتی بی نیز زنان ایشان آمدند ایشان تعلیم کردند که شایسته با یکدیگر مساحت کنند و
 مردان شایسته با یکدیگر اولاد میکنند با ایشان مویخت که چگونه این عمل قبیح را بکنند پس اصل عمل از دهات هم رسید پس حضرت
 ایشان مسلط کرد و بدیدند صاعقه را در اول شب بر زمین فرود رفتن داد و در آن شب صد عظیم مهیوی را در وقت طلوع افتاب که احتکاز
 ایشان باقی ماندند کان ندارم که ناخال منازل ایشان معوشده باشد و شیخ طبرسی هم گفته است که اصحاب من جاعل بودند که بجز
 خود را دیدند و انداختند بعضی گفته اند که اصحاب چهار زبان بودند چاه داشتند که بر سر آن میفشند و بیت میبستند پس حضرت
 شهاب ایشان فرستاد تا بگویند پس ایشان را بشارت شد و ایشان بر زمین فرود شدند بعضی گفته اند که ایشان پیغمبری داشتند
 که او را حمله میکنند پس پیغمبر خود را کشتند و ملائکه شدند بعضی گفته اند که در آنجا بیست و نه خانها بودند و ایشان بیست و نه
 و در آنجا افکندند از حضرت صادق منقول است که زنان ایشان مساحت میکردند خدا ایشان را ملائکه کرد و در تفسیر قول حضرت فرموده
 که مبر معطله و مضر شب که ترجمه اش اینست که چه بسیار جاهل معطل و مضر محکی که اهلش ملائکه اند و بیست و نه خانها است گفته است
 که بعضی گفته اند که آنجا بیست و نه خانها بودند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 افکند حضرت صالح با بمان آورده بودند صالح نیز با ایشان بود پس چون با باخاف فرامند حضرت صالح بوجه الهی اصل شد پس با این
 آن مکان را حضرت مونس گفتند چون ایشان را بشارت شد بتوسل ایشان کردند حضرت پیغمبری بسوا ایشان فرستاد که او را حمله میکنند
 پس او را در میان بازار کشتند و حضرت ایشان را ملائکه کرد که همه مردند چنانچه ایشان معلوم شد و حضرت با ایشان خواب شد و ایشان بیست
 و پنجم در بیان قصص حضرت شهاب و حضرت حقیق است این باب و بود و قطب را و بعد از آنکه از زمین میند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 پادشاهی بود در زمان شهاب و ایشان مطیع متقا و امر الهی بودند پس در عهد پادشاهی پدید آمدند هر چند شهاب ایشان را بیست کرد
 از عدابت خدا ترسانند و بکشید پس حضرت با ایشان با بمان آورده بودند و بدیدند که تابع مقاومت لشکر او ندارند و
 کردند و در آنجا حضرت تضرع نمودند پس حوالی شهابان از شد که من توبه ایشان قبول کردم و بی صلاح ایشان با ایشان
 فرجه دمل در ساق او بود و بنده شایسته بود پس خدا امر نمود شهاب را که امر کن پادشاهی اسرا بیل را که در جبهه بکشد از اهل بیت خود
 کسی را برای بیاسرا بیل خلیفه خود کرد و بدیدند که من در فلان روز قبض روح او خواهم کرد چون شهاب سالک حضرت را با و رسانید او
 خدا را آورد تضرع کرد و دعا گفت خداوند ابتداء کردی برای من پیغمبری در روز اول هر چیز برای من میسر کرد و بدیدند

فرستاد

در بیان قصص حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام

تواند و اعتماد از دیده امور بر پشت تو را جرم بکنم و از بوجیم احسان دارم بپوشا داشته که کرده باشم تو را تا که با حواله از
 من سوال میکنم از تو که من را راستا خبر اندازی و عمر مرا زیاد کرده باشی و بدتر مرا با آنچه دوست میداری و سپستد پس حقتم و مویشیا
 که من هم کردم بر نضر و در مستحقا کردم دعا او را و یا نزه سال در هر او افزودم پس او را مرکز که مددرا کند فرستادم خود را باب بجز که
 انرا شهادت داد و کرد تا بنیم و کفایت کردم از او و از بی اسرتیل و نوبت دامن ایشان را چون صبح شد بدیدند که لشکرها با دشامایل هر دو
 اندمگر پادشاه ایشان و بیخ غم از لشکر او پس پادشاه با ان بیخ غم را با بل کریمتند بی اسرتیل و بیکی صلاح ماندند تا پادشاه ایشان را
 فانی و داع کرد پس بعد از او بدعتا کردند مراد عوی پادشاهی برای خود میکردند چند آنکه شهاب ایشان را در فرمودند قول و قول و زکر
 تا خدا ایشان را هلاک کرد و بر او تبه بگو منقول که عبدالله بر سلام از حضرت رسول پرسید از حال شهاب فرمود که او لشکر داد بی اسرتیل
 را به پیغمبری من و برادر من عبود و پسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقول که حقتم می بود بشو شهاب که من ملاک خواهم کرد از قوم تو
 صد هزار کس را که چهل هزار کس از بدان ایشان باشند متصفا از کس از نیکان ایشان باشند شهاب گفتند و در کار اینکار از برای چه
 هلاک میکنی فرمود برای آنکه مدینه گردند از معاصی و برای غضب من غضب کردند پسند معتبر منقول که حضرت امام رضا
 مجلس مامون فرمود بجای بق نصاب که ای نضرانی چگونه است علم تو بکتاب شهاب ما نطق کف حرف تو را میدام پس رو کرد با او و بر اس
 انجام او با حال فرمود که با این در کتاب شهاب است که انبوم من و پدرم صوفی و سوار و که جاهل از نور بوسپند بود و بدیدم شتر و
 را که نور در شنائی او مانند نور ماه بود هر دو گفتند بی این سخن شهابت یاز فرمود که شهاب در تورا گفت که دو سوره می بینم
 که زمین بنور ایشان روشن خواهد شد یکی رده از گوش سوار خواهد بود و دیگری بیشتر اینها که بستند با اسرا لوت گفتند غی شناسم ایشان
 را تو بگو که بستند حضرت فرمود که فرسوار عبودی است شتر سوار است با انکار و یکدیگر این سخن را از تورا گفتند نه ما انکار نمیکنیم
 پس حضرت فرمود که ای پادشاه حقیقت پیغمبر را که گفتی بیفتاسم فرمود که با این سخن او در کتاب شما است که حقتم بیان حق را ظاهر کرد پسند
 از کومفاران و بر شد اسما از بیت علی و ولایت او سواران را در دو با حجت او اندک و چنانچه در صراط جیل خواهد کرد و کمال از خود
 او در بعد از خراب شدن بیت المقدس و مرادمان کابقرانست با پادشاهین سخن را و پادشاهان از اسرا لوت گفتند بلو این سخن حقیقت است
 انکار او نمیکیم و در بعضی از کتب مذکور است که بی اسرتیل خواستند که شهاب را بکشند از ایشان که نوبت تا بختی رسید پس درخت زوای او گشود
 و در سکا و درخت داخل شد شکوه رخسار هم آمد پس شهاب کار عوامه او را که در جمیع روز و درخت که پشت بی اسرتیل را نشان داد که شهاب
 در میان این درختان پادشاهان بر سرش گذاشتند او را در دیوار و خشک نمیکردند **و ششم در بیان قصص حضرت**
ذکر یحیی است حقتم بعد از شهاب حضرت یحیی هم فرمود که هلاله علفکر و بیفتاد است که من اینک در به طیبه انک معنی
 یعنی رفتی که ذکر یانف سما نیز بر مردم بدعا کرد پروردگار خود را پس گفت پروردگار منم و بیخ خود و در میان خود زبانی این
 بدست تو تویی شنویدی دعا و بجا آید از من غنا و مالاکه و موافق میسلی فلان پس بد کردند او را فرستاد در حالی که او پستاده بود و نماز میکرد
 و پسند معتبر از حضرت منقول که عارف خدا خدمت او است در زمین و بیخ خدمت غلاما نماز بر تو میکند از این جهت ملائکه ذکر بارادرو
 نماز در محراب نماز کند از تقرب پیشک میبوی صدق با کلام من در سید و اصول و بقای المصلحین و بدست تو که خدا پادشاهت میدهد تو را بگوید
 بخوبی که شکایت کند و خواهد بود بیکم از خدا یعنی عبود او سپید و بزرگی خواهد بود در علم و اخلاق پسندید و منع کند خواهد بود نفس خود
 از شهوات نه با تزلزل و خوسن خواهد کرد چنانچه در زمان پسندید بویه است پیغمبر خواهد بود از شایستگیان و پسند هم معتبر از حضرت
 صادق منقول که حیوانان که با زبان زبانی نکنند قال فی کون لظلم و قد بلغوا الکبر و المراق عاقر ذکر را گفت از کجا با چگونه خواهد
 بود بجز این بیروی و حال آنکه در پادشاهت مرا بری و زنی فرزند نماید و در وقت ذکر با در انوقت صد بیست سال داشت و زنی نو
 هشت سال داشت و علی بن ابراهیم و ابته کرده است که عاقر بود یعنی جابض نیستد این قول انحضرت از راه استماع صوت این امر از قدس
 حقتم بود بلکه انظار حضرت این نم بود بالاستعلام بود که با از من زنی از این فرزند را بهم خواهد سپید با خدا ملائکه ای بر خواهد
 و فرزند خواهد داد قال کذلک استعمل ما یثاب حقتم فرمود که چنین است خدا میکند آنچه خواهد قال رب اجعل لی ایه کفیه و در کار او وقت
 رسیدن فرزند قدر آورده از برای من علامه قال انک انما ترثه ایاها کلام خدا فرمود که علامه توانست که حرف نواقی در سه روز با مردم
 مکر باشد و از ذکر ربیک کثیرا و سمع بالحق و الابکار و با ذکر در این سه روز پروردگار خود را با بیای و بیخ بگو او را در پیش و با مدد و در سوم
 فرموده است که رحمت بکن عبد زکریا انما ذکر به نداء خفا این یاد کردن و خیر اندر رحمت پروردگارش بر بند خود ذکر را که در حال استماع

در بیان قصص حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام

در بیان قصص حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام

در بیان قصص حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام

در بیان قصص حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام